

صد شہ عدا ر سجاد

سید مجتبیٰ کرمی
سید مجتبیٰ



حدیث بعد از مسکلاہ

نکاح
سید محبتی بحسینی

بحرینی، سید مجتبی، ۱۳۲۸
حدیث بعد از میلاد / نگارش سید مجتبی بحرینی.
تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۰.
۱۳۶ ص.

ISBN 964 - 5601 - 61 - 4

کتابنامه: ص ۱۳۳-۱۳۵ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. حجة بن الحسن علیه السلام، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق.
سرگذشتنامه. الف. عنوان.

۲۹۷/۷۷۷

BP

۴ ح ۲ ب



شابک ۹۶۴-۵۶۰۱-۶۱-۴ ISBN 964 - 5601 - 61 - 4

حدیث بعد از میلاد

سید مجتبی بحرینی

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۰

تیراژ: ۴۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شبیر / ۷۵۲۱۸۳۶

چاپ: شفق

کلیه حقوق متعلق به مؤلف است

مراکز پخش تهران: نشر منیر، تلفن و فاکس: ۷۵۲۱۸۳۶ * نشر آفاق، تلفن: ۲۸۴۷۰۳۵

انجمن الفبای نشر، تلفن: ۶۴۸۰۰۲۶ * نشر رایحه، ۶۴۱۴۹۸۱

مرکز پخش مشهد، تلفن: ۷۲۶۲۵۵۶

۵۹۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَبِلَادِهِ، وَحُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلْفَ السَّلَفِ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الشَّرَفِ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ الْمَعْبُودِ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا كَلِمَةَ الْمَحْمُودِ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَمْسَ الشُّمُوسِ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَهْدَى الْأَرْضِ وَمُبَيِّنَ عَيْنِ الْفَرَضِ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ وَالْعَالِي الشَّانِ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَاتَمَ الْأَوْصِيَاءِ وَابْنَ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ.

فرازی از نختین زیارت سرداب مبارک

مصباح الزائرین ۴۲۰-۴۲۱، بحار الأنوار ۱۰۲/۸۵

زاشتیاق تو جانم به لب رسید کجایی؟
چه باشد ار رخ خوبت بدین شکسته نمایی؟
نگفتی ام که بیایم چو جان تو به لب آید؟
زهجر جان من اینک به لب رسید کجایی؟
منم کنون و یکی جان بیا که بر تو فشانم
جدا مشوز من این دم که نیست وقت جدایی
گذشت عمر و ندیدم جمال روی تو روزی
مرا چه ای؟ و ندانم که با کس دگر آیی
کجا نشان تو جویم که در جهانت نیابم
چگونه روی تو ببینم که در زمانه نیایی
چه خوش بود که زمانی نظر کنی به دل من
دلَم زغم برهانی مرا زغم برهایی
مرا ز لطف خود ای دوست ناامید مگردان
کامیدوار به کوی تو آمدم به گدایی
فتاده ام چو عراقی همیشه بر در وصلت
بود که این در بسته به لطف خود بگشایی؟

صاحبُ العصرِ الامامُ المنتظرُ
مَن بما ياباه لا يجرى القدر
حجَّةُ اللهِ على كلِّ البشر
خيرُ اهلِ الارضِ في كلِّ الخصال

شمسُ اوجِ المجدِ مصباحُ الظلام
صفوةُ الرحمنِ مِن بينِ الأنام
الامامُ بنُ الإمامِ بنِ الإمامِ
قطبُ أفلاكِ المعالي و الكمال

فاقِ اهلَ الارضِ في عزِّ و جاه
وارتقى في المجدِ أعلى مُرتقاه
لو ملوكُ الارضِ حلوا في ذراه
كان أعلى صفُّهم صفَّ النعال

يا امينَ اللهِ يا شمسَ الهدى
يا إمامَ الخلقِ يا بحرَ الندى
عَجَلَنَ عَجَلَنَ فقد طالَ المَدَى
واضحَلَّ الدينُ و استولى الضلال

فهرست

پیش‌گفتار ۱۳

نخستین بخش

تفسیر چند آیه

۱۷ - ۴۷

- ۱۹ بر بازوی مولود نیمه شعبان رقم خورده
- ۲۱ نوزاد در روز سوم ولادت تلاوت می‌کند
- ۲۲ رفع استبعاد و ارتباط این آیات
- ۲۳ تفسیر آیه قل جاء الحق و زهق الباطل
- ۲۵ تأویل این آیه و ارتباطش با مولود نیمه شعبان
- ۳۰ اشعاری در این زمینه
- ۳۵ تفسیر آیه نريد أن نمَنَ على الذين استضعفوا في الارض ...
- ۳۷ کلام ابن‌ابی‌الحدید
- ۳۸ بیان مرحوم شریف لاهیجی
- ۴۰ ارتباط این آیه با خاندان رسالت و امام عصر علیه‌السلام
- ۴۴ مطالبی در مظلومیت خاندان رسالت علیهم‌السلام

شعری شکوی گونه ۴۶

دومین بخش

معراج مولود نیمه شعبان و حضور در محضر خلاق سبحان

۴۹ - ۸۳

- ۵۱ نماز معراج مؤمن
- ۵۲ معراج پیامبر اکرم ﷺ
- ۵۳ قنذاقه امام حسین علیه السلام رابه آسمان می برند
- ۵۴ دو فرشته برای بردن نوزاد نیمه شعبان به آسمان فرود می آیند
- ۵۶ توضیح جمله لما ولد الصاحب - آنگاه که صاحب به دنیا آمد
- ۵۹ توضیح بعث الله ملکین - خدا دو فرشته فرستاد
- ۶۲ توضیح فحملاه الی سرادق العرش - او را به سراپرده عرش بردند
- ۶۳ توضیح فوق بین یدی الله - در برابر حق قرار گرفت
- ۶۵ مقصود از این سیر و سفر
- ۷۲ غزلی از مرحوم حجة الاسلام نوقانی
- ۷۴ رونما و هدیه پروردگار به مولود نیمه شعبان
- ۷۹ همین حدیث با تفضیل بیشتر
- ۸۰ مراجعت نوزاد
- ۸۱ شعری در سوگ شیرخواره سیدالشهداء علیه السلام

سومین بخش

بیت الحمد، خانه آسمانی مولود نیمه شعبان

۸۳ - ۹۹

- ۸۵ حدیث بیت الحمد در سه کتاب معتبر
- ۸۷ بیت الحمد کسی که فرزندش از دستش رفته

- رنجش امام زمان علیه السلام از رنج‌های دوستانش ۸۹
فرزندان امام حسین علیه السلام فدای دین خدا شدند ۹۱
از بین بردن احکام و قوانین دینی ۹۳
چراغی که در بیت‌الحمد روشن است ۹۶

آخرین بخش

مراسم روز سوم تا روز هفتم ولادت

۱۰۱ - ۱۳۱

- ۱۰۴ حکیمه خاتون به دیدار ولی‌الله می‌رود
۱۰۴ عمه نوزاد را به محضر برادرزاده می‌برد
۱۰۵ حکیمه مورد غبطه است
۱۰۶ بوی خوشی که از مولود نیمه‌شعبان به مشام حکیمه خاتون می‌رسد
۱۰۷ گول شیادان و دین ربایان را نخوریم
۱۰۹ تعبیر امام یازدهم علیه السلام از نور دیده‌اش به فتی و جوان
۱۰۹ چهار بیان و توجیه برای این تعبیر
۱۱۴ نصیحت و تذکری به جوانان عزیز
۱۱۶ کف و دف و رقص و آواز و موسیقی در مجالس دینی
۱۱۸ در روز سوم امام عسکری علیه السلام فرزندش را به جمعی از اصحاب نشان می‌دهد
۱۲۰ حکیمه خاتون بعد از روز سوم به خانه برادرزاده می‌آید
۱۲۱ ماجرای روز هفتم
۱۲۲ توضیحی در مسأله عقیده
۱۲۵ کم و کیف عقیده مولود نیمه‌شعبان
۱۲۶ مراسم میهمانی و اطعام
۱۲۹ سایر مراسم روز هفتم
۱۳۱ غزلی از مرحوم شهودی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش‌گفتار

حمدی شایسته محمود و سپاسی بایسته معبود،
درودی زبینه شمع جمع آفرینش و صلواتی پیراسته توتیای اهل
بینش صاحب نام و کنیت مؤبد بوالقاسم و احمد و محمد.
و سلام و تحیاتی متواتر و پی‌درپی بر روشنگران اقلیم وجود و ناز
پروردگان سراق غیب و شهود خاندان رسالت و دودمان ولایت، خاصه
آخرین آنان مولود نیمه شعبان، امام الانس و الجان حضرت
صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.
امسال هم نیمه ماه شعبان المعظم فرا رسید و سپری گردید و بر
تقویم عمر و سال شمار مولود آن برگی افزوده شد، ۱۱۶۵ به ۱۱۶۶
تبدیل گردید، در ملک و ملکوت مجالس جشن سرور و مراسم عید نور
به یمن میلاد حضرتش برپا گردید. دوستان حضرتش خود را نوید
می‌دادند که چه خوب است جشن میلاد حضرتش با شادی و سرور
ظهورش قرین گردد و به جای شعر و شعار مهدی علیه السلام نیامد همه ساله
مهدی علیه السلام خوش آمد امساله را بشنوند.
ولی افسوس و صد افسوس و هزار افسوس و بی‌شمار افسوس که
باز هم همان نیامد نیامد به گوش‌ها رسید.

اللهم طال الانتظار و شئت بنا الفجار و صعب علينا
الانتصار.^۱

به راستی طول کشیده، خیلی هم به طول انجامیده گویا قرار نبود
این قدر بی‌قراری، و مقدر نبود این مقدار بی‌مقداری؛
هر سفر کرده زمانی به وطن می‌آید

دیر سالی است که دلدار من اندر سفر است^۲

در سایه لطف و عنایتی که از آن ناحیه سامیه با عدم لیاقت و
نداشتن قابلیت به این کمینه بی‌مقدار و این کمترین چاکر غلامان دربار
ولایتمدار آن وجود مقدس شده است، چند سالی است که پی‌درپی
موفق به فراهم آوردن نوشتاری به نام نامی و اسم سامی حضرتش
گردیده و تقدیم حضور دوستانش نموده است. به مصداق:

بل الانسان على نفسه بصيرة و لو القى معاذيره.^۳

خود را در محور قصور و تقصیر و گردونه کسری و کاستی خوب
می‌شناسد و این توفیق را جز موهبتی عظیم و عنایت و لطف آن کریم
من اولاد الکرام چیزی نمی‌داند.

نوشتار حاضر بخش پایانی و قسمت نهایی بحثی است که وعده
کردیم و دو بخش آن به صورت «حدیث قبل از میلاد» و «حدیث شب
میلاد» شرف کتابت به خود گرفت و بحمد الله منتشر گردید. این
مجموعه بیان‌گر رویدادهای ملکی و ملکوتی پس از ولادت با سعادت
مولود نیمه‌شعبان حضرت صاحب العصر و الزمان علیه السلام می‌باشد. هرچند با
این نوشته وفای عهد و انجام وعده خواهد شد، ولی امید است دنباله
نوشتار به همین روش ادامه پیدا کند؛ زیرا گرچه شماری از بزرگان و

۱- بحار الانوار ۱۰۲/۱۰۳.

۲- از غزل آشفته تهرانی.

۳- سوره قیامت ۱۴-۱۵.

اخیار سلف صالح نسبت به آن وجود مقدس نوشته‌ها آورده و صحیفه‌ها نگاشته‌اند و خدمات و زحمات همه آن‌ها مورد عنایت، ولی اظهار لطفی که به دنبال نشر این آثار از ناحیهٔ دوستان حضرتش به نگارنده شد چنان می‌نمود که هنوز جایی برای این گونه سخنان باقی است و جمعی علاقمند و در تکاپو و طلب. لذا چونان که توفیق رفیق گردد و عنایت و لطف حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف همراه و رهنمون شود مناسب به نظر می‌رسد که حدیث پنج سال کودکی و وقایع روزگار خردسالی این نور دیده که معاصر پدر بزرگوارش بوده، مرقوم گردد و همچنین رویدادهای زمان‌های بعد و بعد.

امید است این ناچیز اثر چون آثار گذشته در دل دوستان حضرتش به موقع افتد تا نویدی برای نگارنده و بشارتی برای گردآورندهٔ این سطور باشد.

خداوند سایهٔ بلند پایهٔ آن ظلّ ممدود و حجت موعود را بر سر همهٔ ما مستدام بدارد و عنایات و الطاف خاصه حضرتش را شامل حال ما گرداند و در سایهٔ آن عنایت و مرحمت خاصه از خطا محفوظ مانده و نامه مایه‌ای بگیرد.

ای رفعت و شأن فروترین پایهٔ تو

خوبی یکی از هزار پیرایهٔ تو

از بهر خدا سایهٔ زمن باز مگیر

ای سایهٔ رحمت خدا سایهٔ تو^۱

نیمه شب سه‌شنبه هفدهم شعبان المعظم ۱۴۲۱

مشهد مقدس - ۲۴ / ۸ / ۱۳۷۹

سید مجتبی بحرینی

نخستین بخش

تفسیر چند آیه

پیشانی‌ش نام یزدان نوشته
به بازو‌ش آیات قرآن نوشته

یکی از مطالبی که مناسب است در آن دقت و تأمل بیشتری بنماییم آیاتی از قرآن شریف است که پس از ولادت، از مولود نیمه شعبان شنیده شده و یا بر بازوی شریفش نقش بسته است. در این زمینه دو دسته روایت رسیده است. دسته‌ای بیان‌گر آیه‌ای است که بر بازوی مبارک آن وجود مقدس نقش بسته است. دسته‌ای دیگر بازگو کننده آیاتی است که از حضرتش شنیده شده است.

اما قسمت اول:

طبری امامی، که از محدثین بزرگ ما در سده چهارم هجری است، از حکیمه خاتون، همان بانوی معظمه‌ای که شرح حالش را در نوشته قبل آوردیم، چنین نقل می‌نماید:

**فوضعت صبياً كأنه فلقه قمر علی ذراعه الایمن مکتوب
جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً^۱**

نرجس خاتون پسری ماه پاره به دنیا آورد در حالی که بر ذراع راستش - آیه ۸۱ سوره اسراء - جاء الحق و زهق الباطل ... رقم خورده بود.

شیخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسی - اعلى الله مقامه - نیز از حکیمه خاتون چنین آورده است:

فكشفت عن سیدی فاذا هو ساجد متلقياً الارض
بمساجده و على ذراعه الأيمن مكتوب جاء الحق و زهق
الباطل إن الباطل كان زهوقاً.^۱

در این میان به آقای خودم - حضرت ابوالصالح المهدی علیه السلام - توجه نمودم که پس از ولادت به سجده افتاده و مواضع سجودش را به زمین نهاده در حالی که بر ذراع مبارک دست راستش.

نوشته شده بود: جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً حق آمد و باطل از میان رفت به درستی که باطل از بین رفتنی است.

حافظ برسی چنین نقل نموده که:

فلما وضعته سجدو اذا على عضده مكتوب بالنور جاء
الحق و زهق الباطل.^۲

آن گاه که حضرتش به دنیا آمد سجده کرد و بر بازوی راستش به نور این آیه شریفه - جاء الحق و زهق الباطل - رقم خورده بود.

قسمت دوم:

حکیمه خاتون وقتی حضرتش را به محضر پدر بزرگوارش حضرت عسکری علیه السلام برد پدر زبان مبارکش را بر دیده فرزند کشید.

۱ - غیبت شیخ طوسی / ۱۴۴، بحار الانوار ج ۵۱ / ۱۹.

۲ - مشارق انوار الیقین / ۱۰۱.

پسر چشم حق بین بر چهره پدر گرامی اش گشود. آن گاه پدر زبان در کام و گوش پسر نهاد و سپس پسر را بر کف دست چپ نهاده و دست بر سر او کشید و فرمود:

يا بُنَيَّ اِنطِقْ بِقَدْرَةِ اللهِ. فاستعاذ وليُّ الله مِنَ الشيطان الرجيم
و استفتح: بسم الله الرحمن الرحيم و نريدُ أن نمن على
الَّذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمةً و نجعلهم
الوارثين و نمكّن لهم في الارض و نرى فرعون و هامان و
جنودهما منهم ما كانوا يحذرون و صلّى على رسول الله و
على اميرالمؤمنين و الأئمة عليهم السّلام واحداً و احداً
حتى انتهى الى آيه.^۱

پسر جانم به قدرت خدا سخن بگو، ولی خدا عوذ بالله من
الشیطان الرجیم گفت و بسم الله الرحمن الرحیم به زبان آورده و
شروع به خواندن آیه ۵ و ۶ سوره قصص نمود و بر پیامبر اکرم و
امیرمؤمنان و حضرات معصومین علیهم السلام یکایک درود فرستاد تا به
پدر برگوارش رسید.

دیگر بار در هفتمین روز ولادت که باز حکیمه خاتون نور دیده
را به محضر پدر بزرگوارش می برد حضرت نظیر آنچه روز نخست
انجام داده بود انجام می دهد و پسر هم پس از شهادت به وحدانیت
حق صلوات و تحیات بر حضرت ختمی مرتبت و آبای گرامی و
اجداد طاهرینش، دیگر بار شروع به خواندن همین آیات سوره

۱- غیبت شیخ طوسی / ۱۴۱- ۱۴۲، بحارالانوار ۵۱/ ۱۸.

قصص نمود.^۱

مولود نیمه شعبان پس از ولادت آیات دگری همچون قسمتی از آیات ۱۸ و ۱۹ سوره آل عمران، شهد الله انه لا اله الا هو ... ان الدین عند الله الاسلام، را نیز تلاوت نموده.^۲

همچنین گفتار دیگری نیز از آن وجود مقدس شرف صدور یافته است.^۳

ولی توضیحی که فعلاً می آوریم نسبت به آیات سوره اسرا و سوره قصص می باشد که بر بازو و ذراع حضرتش مکتوب بوده و پس از ولادت و در روز هفتم میلاد تلاوت نموده است.

آنچه نسبت به تلاوت آیات و یا گفتار در لحظه ولادت گفتنی بود در نوشته قبل - حدیث شب میلاد ۷۵ - ۸۰ - آورديم و پاسخ استبعادی که به نظر می رسید دادیم که خوب است عزیزان دیگر بار مراجعه نمایند، هرچند در خود همین حدیث که از غیبت شیخ طوسی آورديم جواب مطلب در ضمن یک جمله کوتاه بیان شده است: - انطق بقدره الله - آیا از قدرت خدا خارج است که نوزادی، بر فرض عادی و معمولی باشد، سخن بگوید یا قرآن بخواند؟ تا چه رسد که ولی خدا باشد و حجّت کردگار، آن هم چونان حجّتی و چنان ولّی که بقیه است و خاتم. اما نوشته بودن آیه ای بر ذراع و عضد - دست و بازو - هم هیچ استبعادی با توجه به قدرت کامله حقّ متعال ندارد و به خصوص که می تواند این امراز خصائص آن وجود

۱- اثبات الوصیة / ۲۵۰، بحار الانوار / ۵۱ / ۲۷..

۲- کمال الدین / ۴۳۳ باب ۴۲ ح ۱۳، بحار الانوار / ۵۱ / ۱۶.

۳- دلائل الامامة / ۲۷۰، کمال الدین / ۴۳۰ باب ۴۲ ح ۵ و ۶.

مقدس باشد.

آنچه در این فصل بیشتر مورد نظر و عنایت است توجه به ارتباط میان مولود نیمه شعبان و این آیات شریف قرآن می باشد. در میان همه آیات قرآن آیه ۸۱ سوره اسرار را بر دست و بازوی مبارکش رقم زده اند و آیات ۵ و ۶ سوره قصص را پس از ولادت و روز هفتم میلاد می خوانند. به عبارت ساده تر در میان همه آیات شریفه قرآن این دو آیه چه خصوصیتی دارد که بر ذراع و عضد نوزاد نرجس خاتون رقم خورده است و بر زبان مولود نیمه شعبان در حالی که روی دست پدر بزرگوارش نشسته، می نشیند؟

خوب است ابتداءً توجهی به تفسیر هر کدام از این آیات بنماییم و سپس در مقام دریافت پیوند و ارتباط آن آیات با گل زیبای نرجس خاتون برآییم.

نوع مفسرین خاصه و عامه آیه ۸۱ سوره اسرا - **و قل جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً** - را با فتح مکه مرتبط می دانند.
مرحوم شیخ طوسی در مقام تفسیر آیه گوید:

«بگو حق آمد» یعنی توحید و دور افکندن و رها نمودن بتها آمد و پرستش مخصوص خدای یکتا شد و «باطل از میان رفت به درستی که باطل از بین رفتنی است» و ثباتی ندارد. از ابن مسعود نقل شده که در روز فتح مکه پیامبر اکرم داخل کعبه شد در حالی که اطراف آن ۳۶۰ بت بود با چوب دستی به آنها اشاره نمود و این آیه را خواند و هم چنین آیه **جاء الحق و ما یبدئ**

الباطل و ما یعید.^۱

زمخشری مفسر و ادیب معروف عامه گوید:

هر کدام از قبائل عرب در اطراف کعبه بتی داشتند که حج و قربانی نزد او می‌آوردند و مجموعاً ۳۶۰ بت بود. بیت به خدا شکوه کرد که: بارالها تا کی این بت‌ها به جای تو در کنار من پرستش شوند؟ خداوند به او وحی نمود: به زودی وضع جدیدی برای تو فراهم آید؛ جمعی مشتاقانه به سوی تو پر کشیده برای سجده من در کنارت چهره بر زمین گذاردند و اطراف تو گردیده طواف نمایند و تلبیه گویند. چون این آیه در روز فتح مکه نازل شد جبرئیل به رسول خدا ﷺ عرض کرد: چوب دستی‌ات را بردار و بت‌ها را به زمین افکن. حضرت هم با مخصره و چوب دستی‌اش مقابل هر بت می‌آمد و بر چشم او چوبی می‌زد و می‌فرمود: جاء الحق و زهق الباطل و آن بت به زمین می‌افتاد تا همه آن‌ها را به رو بر زمین افکند. و فقط بت قبیله خزاعه باقی ماند که فرمود: علی جان، تو آن را بر زمین فکن. علی علیه السلام بر دوش پیامبر قرار گرفت و آن بت را افکند و شکست.^۲

این خصوصیت امیر مؤمنان در اشعار فارسی و تازی تضمین شده است. آری:

بر شانه خاتم نبوت	آن کس که نهاد پا علی بود ^۳
قیل لی قل فی علی المرتضی	کلمات تطفأ ناراً موقدة

۱- التبیان فی تفسیر القرآن ۶/ ۵۱۲-۵۱۳.

۲- الکشاف ج ۲/ ۴۱۳.

۳- دیوان حاج میرزا حبیب الله خراسانی / ۲۳۲.

قلت لا يبلغ قولي رجلاً
و على واضعاً رجلاً له
حار ذوالجهل الى ان عبده
بمكان وضع الله يده^۱

آنچه آوردیم اجمالی از مطالب مفسرین در تنزیل این آیه شریفه بوده شاید خوانندگان محترم بگویند فتح مکه و این آیه چه ارتباطی با امام عصر علیه السلام دارد که بر دست و بازوی مبارکش رقم خورده است؟

آنچه می تواند پاسخ این پرسش قرار گیرد دو امر است. یکی حدیثی است که در بیان این آیه شریفه رسیده و مرحوم کلینی - اعلی الله مقامه - آن را از حضرت باقر علیه السلام نقل می نماید که آن حضرت در این آیه شریفه چنین فرمود:

اذ اقام القائم علیه السلام ذهب دولة الباطل.^۲

آن گاه که قائم علیه السلام به پا خاسته و قیام نماید دولت باطل از میان برود.

مرحوم مجلسی در بیان این روایت گوید:

تعبیر به صیغه ماضی (که اذا اقام و ذهب گفته شده نه یقوم و تذهب) برای تأکید وقوع آن و بیان آن که هیچ شکّی در وقوع آن نیست، می باشد پس گویا امری است واقع شده و تحقق یافته.^۳
با توجه به آنچه می دانیم که قرآن کریم تنزیل و تفسیری دارد و حقیقت و تأویلی و این دو امر با یکدیگر قابل جمع می باشند و هیچ منافاتی باهم ندارند نسبت به این آیه شریفه می توان چنین گفت که

۱- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ / ۱۳۷.

۲- روضه کافی / ۲۸۷، تفسیر برهان ۲ / ۴۴۱.

۳- مرآت العقول ۲۶ / ۳۱۰.

تنزیل آن راجع به فتح مکه و از بین رفتن بت‌ها و بت‌پرستی‌ها است. ولی حقیقت و تأویل آن در عصر ظهور موفور السرور امام عصر علیه السلام تحقق می‌یابد که همه قدرت‌ها و دولت‌های باطل از بین می‌روند و جز حکومت حقّه الهیه حضرتش چیزی باقی نمی‌ماند.

به تعبیر دیگر با توجه به این حقیقت که نوعاً معانی تأویلی که در روایات خاندان رسالت علیهم السلام نسبت به آیات شریف قرآن رسیده ارتباط و تناسبی با معانی تنزیلی و تفسیری آن دارد می‌توان در این آیه شریفه چنین گفت: وقتی قرآن در سایه فتح مکه و به خاک افتادن بت‌هایی چند بگوید: **جاء الحق و زهق الباطل**، حق آمد و باطل از میان رفت، در حالی که به اصطلاح علمی این امر به نحو موجبۀ جزئیۀ تحقق پیدا کرده است پس آن زمانی که حق به صورت موجبۀ کلیۀ بیاید و باطل به طور کلی از میان برود این آیه محقق نمی‌شود؟ بلکه بر عکس، تحقق آن، در چونان روزگاری که به راستی حق به جمیع معانی الکلمة بیاید و باطل با تمام مظاهرش از میان برود اولی و انسب است. بنابراین اگر باقر علم النبیین این آیه را به زمان ظهور فرزندش مهدی آل محمد - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و حکومت حقّه الهیه آن عالی جناب مرتبط می‌داند، در مقام بیان تحقق محتوای آیه شریفه در محدوده وسیعتر و تطبیق آن بر مصداق اتم است.

بر این اساس چون وسیله تحقق حق و از بین رفتن باطل آن یداللهی است که شمشیر و پرچم و سیف و رایت فتح و ظفر و غلبه و قهر را به کف اقتدار می‌گیرد باید از روز نخست بر آن دست و بازو این آیه رقم بخورد تا هر کس آن دست را می‌بیند بداند که این دست

با همه دست‌ها فرق دارد، حتی با همه آن دست‌ها و ایادی که مظاهر یداللهند متفاوت است زیرا همه آن یدالله‌ها در عین این که صاحب قدرت خدایی و کیان ربّانی بودند ولی قدرت و کیانشان به فعلیت تامه نرسید و شرایط خاص زمان و مکان چنین زمینه‌ای را برای آنان پیش نیاورد که دست خدایی‌شان برای حق گستری و باطل زدایی در گردونه هستی به چرخش آید. از یک سو همه باطل‌ها، باطل نماها، باطل گراها، باطل مرام‌ها، باطل شعارها، باطل پناه‌ها و باطل اندیشان و باطل رفتاران را بزداید و از طرفی حق را به جمیع معانی حقه‌اش در سراقق هستی تحقق بخشید؛ باطل برود و حق بیاید؛ باطل بمیرد و حق زنده شود، نمود و نمای باطل از میان برود و جلا و جلوه حق تجلی نماید؛ شعارهای بی‌محتوای باطل به شعورهای پر بار حق تبدیل گردد؛ دولت‌های باطل برچیده شود و دولت مردان باطل به خاک مذلت نشسته، دولت حق سراپا گردد؛ حق مداران مدیر و مدار گردند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ** از برای اهل حق دولتی خواهد بود عظیم که آن دولت حضرت صاحب الزمان علیه السلام باشد. **لِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ** از برای باطل گردش باشد که به زود به سر آید و زایل گردد.^۱

ابی‌الصباح کنانی گوید: در محضر حضرت صادق علیه السلام بودم که پیرمردی وارد شد و عرض کرد: فرزندانم با من عقوق و ناسپاسی دارند و برادران و دوستانم نسبت به من جور و جفامی نمایند. حضرت فرمود: **اَوْ مَا عَلِمْتَ اَنَّ لِلْحَقِّ دَوْلَةً وَّ لِلْبَاطِلِ دَوْلَةً كِلَاهِمَا**

ذلیل فی دولة صاحبه آیا نمی‌دانی که برای حق دولتی است و برای باطل هم دولتی و هر کدام از این دو در دولت دیگری ضعیف و پست است که هر کس آسایش و رفاه دولت باطل به او برسد از او در دولت حق قصاص خواهد شد.^۱

آری باید این آیه قرآن بر چنین دست و بازویی نوشته شود که از آغاز هستی همه در انتظارش بوده‌اند و مدیر و مدار حق و قطب و محور دولت حق می‌باشد؛ چون نوعاً آنچه گفته شده باطل بوده، آنچه شنیده شده، باطل، آنچه دیده شده باطل آنچه ترویج شده باطل، آنچه حتی به اسم حق القا شده باطل، دولت‌ها باطل، قدرت‌ها باطل، ملت‌ها باطل، من ملاً باطل و شمای کاسب و تاجر و کشاورز و طبیب و اداری و دانشگاهی همه و همه باطل، باطل اندر باطل، چقدر می‌شود باطل دید و باطل گفت و باطل شنید و باطل خرید و باطل فروخت. هستی که اساسش بر حق و قوامش بر عدل است که:

**و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعین * لو اردنا
أن نتخذ لهواً لاتخذناه من لدنا ان كنا فاعلین * بل نقذف
بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق و لكم الویل مما
تصفون.^۲**

ما آسمان و زمین را بازی‌گرانه خلق نکردیم که اگر خوستار لهو و بیهوده بودیم از پیش خود می‌گرفتیم بلکه ما حق را بر باطل کوبیده که ناگهان باطل از میان رفته، و وای بر شما از آنچه

۱- غیبت نعمانی / ۳۱۹.

۲- سوره انبیاء آیات ۱۶-۱۸.

توصیف می‌نماید.

آری هستی و وجود که حقّ محور است از باطل به ستوه آمده و در انتظار حقّی است که به همه این اباطیل خاتمه دهد و خداوند سبحانی که شأنش غلبه حقّ بر باطل و از بین بردن آن است برای تحقّق این منظور از روز اوّل یک شخصیت را ذخیره نموده، نوید و بشارت آن مظهر حقّ مطلق و مطلق حق را به همه حق جویان و حق جویان داده و آن مولود نیمه شعبان است.

درست از آن روز که خدا طرح هستی می‌ریخت و نقشه کاخ وجود می‌کشید او را دست حق قرار داد تا به دست او حق محقّق گردد و باطل از بین برود. علامت اصالت آن بر آن منقوش است و حک شده است؛ خداوند با دست قدرت خودش با نقش نوری آیه **جاء الحق و زهق الباطل انّ الباطل كان زهوقاً** را بر دست و بازوی محور حق مهدی آل محمد علیهم السلام رقم می‌زند. جای این آیه این دست و بازو است که مصداق اتمّ و مظهر اکمل آن است. و چه قدر جاهل و جفاست که چنین آیه‌ای در جای دیگری نوشته شود و دگران از آن به نفع خودشان بهره بردارند، هر سخنی جایی و هر نکته مقامی دارد. فهم و درک خیلی خوب است و آزرم و حیا بسیار ممدوح و اگر هیچ کدام نبود، نتیجه این می‌شود: آیه‌ای که تنزّیلش فتح مکه است و پیامبر ختمی مرتبت، و تأویلش ظهور موفور السرور و دولت حقّه الهیه امام عصر و محلّ نوشتن و جایگاه ترقیمش دست و بازوی بقیّة الله الاعظم، شرم نمی‌کنم که آن را جای دگر رقم زده به نام دیگری تفسیر نمایم؛

رحم الله امرء عرف قدره و لم يتعدّ طوره

بیامرزد خدا مردی را که بشناسد قدر خود را و در نگذرد از حدّ خود، با مردم سلوکی نکند که زیاده از قدر و حدّ او باشد.^۱
خوب است توضیح این آیه شریفه را با آوردن نمونه‌هایی از نظم که در آنها این آیه شریفه تضمین شده و قسمتی از مسمط زیبای شمس اصطهباناتی خاتمه دهیم.

هر آنچه می‌زنم از دفتر وجود ورق

نوشته است به خط جلی که جاء الحق

نخست جلوه خالق امام آخر خلق

یقین فراخته از غیب در عیان بیرق

به یمن مولد مسعود مهدی موعود

زمین به عرش برین از شرف گرفته سبق

ولی مطلق حق آنکه کارگاه وجود

به دست او ز ازل تا ابد بود مطلق.^۲

عاشقان مژده باد عید آمد

عید فرخنده و سعید آمد

رنج هر قلب را رسیده دوا

قفل هر درد را کلید آمد

۱- شرح غرر الحکم خونساری ج ۴ / ۴۲.

۲- آه عاشقان در انتظار موعود / ۷۴-۷۵.

وارث تخت و تاج ختم رسل
دشمن دشمن عنید آمد
ولی عصر حجّت قائم
که به هر رحمتی نوید آمد
آنهمه رنج را رسیده طبیب
آنهمه یأس را امید آمد
شاهد گفته‌ام زگفته حق
زهق الباطل است و جاء الحق!^۱
ای ولی خدای عزّ و جلّ
بی‌مثل را جلالت تو مثل
سرو بستان حیدر صفدر
نور چشمان احمد مرسل
اتقیا را تویی به علم اعلم
اصفیا را تویی زفضل افضل
چهره بگشا زپرده غیبت
باشد احکام تا به کی مختل
راستی را به عصر کن رایج
محو بنما زدهر مکر و حیل
شاهد گفته‌ام زگفته حق
زهق الباطل است و جاء الحق!^۲

۱- نغمه‌های پیروزی / ۱۰۶-۱۰۷ سروده طایبی شمیرانی.

۲- نغمه‌های پیروزی / ۱۰۶-۱۰۷ سروده طایبی شمیرانی.

اما سروده شمس که شمس سروده‌ها است این است.
صبحی بده ساقیا شب سرآمد
که ماهی ز دامان نرجس برآمد
چه ماهی که مهرش کمین اختر آمد
به اقبال دین کوکبی دیگر آمد
به فال جمال مطلعی بهتر آمد
به حکم قضا پای سردا ورامد
یکی شه پسر زان پدر مادر آمد
که گر نامدی کار دین بد معطل
نهال شریعت ثمر داد باری
درخت طریقت برآورد باری
حقیقت عیان گشت از هر کناری
قرین شد به قرآن مهین دستیاری
به ملک عرب خیمه زد شهریاری
که شد دهر را مایه افتخاری
زمیلاد صاحب زمان است آری
نبوت مسلم ولایت مسجل
رسید آن که بودند در جستجویش
رسید آن که بودند در گفتگویش
رسید آن که بودند مشتاق رویش
جهان بود عاشق به روی نکویش

زباغ نبوت شنیده است بویش
بشر تشنه سیرت و خلق و خویش
چو اسلام بنشسته در آرزویش
زالقاب او یک لقب شد مؤمل
رسید آن که از نام او حق تعالی
بشر را خبر داد ز آغاز دنیا
همه انبیا و سلاطین والا
به تعظیم اسمش ستادند برپا
به هر دین و آیین و قانون و یاسا
چه تورات موسی چه انجیل عیسی
چه قرآن که از هر کتابی است اعلا
بشارت از او داده هر یک مفصل
خوش آمد خوش آمد که حق بادیارش
همه جان فدایش همه جان نثارش
به رخسار جان گر نشیند غبارش
دگر نیست بارنج و آلام کارش
نبوت بیانش ولایت شعارش
زمین ثابت از دولت پایدارش
بود سیر آفاق اندر مدارش
خداوندگاری به چهرش ممثل
به پیشانیش نام یزدان نوشته
به بازوش آیات قرآن نوشته

به تاجش شهنشاه دوران نوشته
به سر پنجه‌اش عدل و احسان نوشته
به کنج لبش آب حیوان نوشته
به خال سیاهش دل و جان نوشته
به فرقش رموزی ز فرقان نوشته
دلیل الوهیت از آن مدلل
زمین زیر حکمش سماوات رامش
ملک چاکر و نسل آدم غلامش
مرصع گمیتش مشعشع حسامش
مهیاست عالم به غوغای عامش
قیامت به پا می‌شود از قیامش
پسندیده اسمش ستوده است نامش
چنان شد متین پایه انتظامش
که نظم جهانی به او شد محول
شها دین و قرآن ما زنده تو
همه ذوق جان از نمک خنده تو
لباس امامت برارنده تو
تجلی حق چهر تابنده تو
جهان کرم دست بخشنده تو
منم شمس عاصی شرمنده تو
که در طول ایام پاینده تو
نویسم به مدحت کتابی مطول^۱

۱- دیوان شمس اصطهباناتی - منظومه شمس - ص ۳۴۰-۳۴۲.

نگارنده به اشعار مرحوم شمس اصطهباناتی بسیار علاقمند است؛ زیرا اشعارش از دو جهت افراط و تفریط خالی است که نوع اشعار گرفتار آن دو هستند. و این مسمط را به خاطر این بند آن که گواه مطالب ما بود، آوردیم و چند مصرعی هم بر آن افزوده‌ایم که می‌آوریم. آری؛

به پیشانی‌ش نام یزدان نوشته

به بازوش آیات قرآن نوشته

به فرق ثنایش ثناخوان نوشته

به زلف پریشش پریشان نوشته

به لعل لبانش بدخشان نوشته

اما آنچه مولود نیمه شعبان پس از ولادت بر دست پدر بزرگوارش تلاوت نمود و همچنین در هفتمین روز میلادش قرائت کرد دو آیه ۵ و ۶ سوره مبارکه قصص است.

و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض و
نجعلهم الأئمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض
و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون.

مرحوم شیخ طوسی - رضوان الله تعالی علیه - در بیان آن گوید:

ما اراده کردیم بر بنی اسرائیل منت نهاده و آنان را مورد اقتدا قرار داده و وارث جمعی از قوم فرعون قرار دهیم، عده‌ای از اصحاب ما روایت نموده‌اند که این آیه در شأن مهدی علیه السلام نازل شده و خداوند تعالی بر او منت می‌نهد بعد از آن که مورد استضعاف قرار گرفت و او را امام و پیشوایی که تمکین یافته قرار داده آنچه در

دست ظالمین است به ارث در اختیارش بگذارد - و در آیه بعد گوید - کسانی که گفته‌اند آیه در شأن مهدی علیه السلام است. فرعون و هامان را در این آیه بر فرعون و هامان این امت حمل نموده، مقصود از ضمیر منهم را انصار و یاران حضرت مهدی علیه السلام دانسته‌اند و این معنی اولی و سزاوارتر است زیرا آیه به لفظ استقبال آمده. و بیان‌گر جریانی است که هنوز واقع نشده است.^۱

مرحوم ابوالفتوح رازی گوید:

اصحاب ما روایت کردند که آیت در شأن مهدی علیه السلام آمد که خدای او را و اصحاب او را از پس آن که ضعیف و مستضعفند منت نهد برایشان، و مراد به زمین جمله زمین دنیا است و ایشان را امام کند در زمین و ایشان را وارث کند و این قول اولی‌تر است از آن جا که موافق ظاهر است از چند وجه: یکی ارض به لام تعریف جنس بر عموم حمل کردن اولی‌تر باشد؛ دگر لفظ امام در حق او حقیقت و در حق بنی اسرائیل مجاز؛ دگر آن که وارث به او لایق‌تر است از آن جا که باز پسین ائمه است و او وارث همه گذشتگان باشد و به دامن قیامت متصل بود دولت او.^۲

مرحوم امین الاسلام طبرسی گوید:

معنای آیه این است که فرعون مقصودش اهلاک و نابودی بنی اسرائیل بود ولی ما اراده داریم بر آنها منت نهاده و آنان را پیشوایانی در خیر قرار داده که مورد اقتدا قرار گیرند و وارث

۱- التبیان فی تفسیر القرآن ج ۸- ص ۱۲۹- ۱۳۱.

۲- روح الجنان و روح الجنان - تفسیر ابوالفتوح رازی - ۸/ ۴۳۵- ۴۳۷.

اموال و دیار فرعونیان گردند، و روایت صحیح از امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده که می فرمود: **وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا** قسم به آن که دانه را می شکافد و به کالبدها حیات می بخشد هر آینه دنیا بعد از چموشیش به ما رو می نماید. و به سوی ما برگردد همان گونه که شتر بدخلق به فرزندش تمایل نشان داده و او را در کنار گیرد. و به دنبال این جمله آیه شریفه و **نَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ** را تلاوت می نمود.

و حضرت سیدالعابدین علی بن الحسین علیه السلام می فرمود:
وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا إِنَّ الْأَبْرَارَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَشِيعَتَهُمْ بِمَنْزِلَةِ مُوسَى وَشِيعَتِهِ وَانَّ عَدُوَّنَا وَشِيعَتَهُمْ بِمَنْزِلَةِ فِرْعَوْنَ وَاشْيَاعِهِ.
قسم به آن خدایی که پیامبرش را به حق و به عنوان نوید دهنده و ترساننده فرستاد، هر آینه پاکان از ما دودمان و شیعیانشان به منزله موسی علیه السلام و پیروان اویند و دشمنان ما و پیروانشان همانند فرعون و شیعیان او.^۱

خوب است به مناسبت جمله ای که از مرحوم طبرسی از امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه آوردیم و اصل آن در قسمت قصارات نهج البلاغه رقم ۲۰۹ آمده سخن ابن ابی الحدید معتزلی را در توضیح آن بیاوریم گوید:

امامیه می‌پندارند که این جمله وعده ظهور امام غائبی است که در آخر الزمان مالک زمین می‌گردد ولی اصحاب ما می‌گویند وعده به امامی است که مالک زمین شده و بر ممالک استیلا یافته ولی لازم نیست که الآن موجود باشد و غائب، تا ظهورش فرا رسد بلکه در صحت این کلام کافی است که در آخر وقت خلق گردد و به وجود آید و بعضی اصحاب ما می‌گویند اشاره به ملک و سلطنت سَفَّاح و منصور و دو پسر او پس از او می‌باشد. زیرا آنان حکومت بنی‌امیه را از بین برده و از بنی‌هاشم بوده‌اند و از طریق آنان دنیا بر بنی‌عبدالمطلب برگشت و زیدیه گفته‌اند سرانجام شخصی فاطمی به حکومت رسیده و به دنبال او جمعی از فاطمیین براساس مذهب زید به حکمرانی نائل آیند بر فرض که فعلاً کسی از آنان موجود نباشد.^۱

راستی انسان نمی‌داند در کنار چنین گفتار و نوشتاری بخندد یا بگرید. چقدر خود را به نفهمی می‌زنم و حق‌کشی می‌نمایم و برای این که حقایق را کتمان نموده و اعتراف به واقعیات ننمایم حاضر می‌شوم چنین مطالبی بیاورم و چنان آیه‌ای را بر سَفَّاح سَفَّاک و منصور مخذول و فرزندان می‌شوم او تطبیق نمایم ولی اعتراف به این که امیرالمؤمنین علیه السلام این جمله را در حق آخرین فرزندش مهدی آل محمد - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می‌گوید، ننمایم.

مرحوم شریف لاهیجی گوید:

اگرچه ظاهر این آیت در شأن بنی‌اسرائیل است اما باطن و تأویل

آن در حقّ ائمه معصومین علیهم السلام است که اعداء دین و منافقان مُعرض از یقین، بعد از رسول امین علیه و آله صلوات الله الملك المبین و زرای او را به قتل رسانیدند و هر کدام از وزرای وارث ماقبل و امام اهل عالم بودند و در حین قیام قیامت حق سبحانه و تعالی قائم آل محمّد صلوات الله علیه و علیهم را برایشان مسلط خواهد ساخت و جمیع روی زمین را از شرق تا غرب به تصرف او درخواهد آورد تا آن که در دنیا به غیر از شیعیان ایشان احدی نماند ... علی بن ابراهیم آورده که مطلب از اخبار قتل و ظلمی که از فرعون به موسی و اصحاب او رسیده تعزیت و تسلیت پیغمبر آخرالزمان است صلوات الله علیه و آله از آزاری که امت او بعد از او اهل بیت او را خواهند داد. بعد از این بشارت داده آن حضرت را به این که حق تعالی به طریق تفضل اهل بیت تو را خلیفه روی زمین و ائمه امت تو خواهد ساخت و رد می کنند ایشان را بعد از اماته به دنیا با اعداء ایشان تا داد ایشان را از آن اعدا بگیرد. پس حق تعالی مثل می زند حال اهل بیت و اعدای ایشان را به حال بنی اسرائیل و فرعونیان و بعد از این علی بن ابراهیم گفته که اگر این آیت در شأن موسی و فرعون نازل شده بود بایست بدل منهم ما کانوا یحذرون، منه ما کانوا یحذرون بگوید تا ضمیر راجع به موسی شود زیرا که فرعون و فرعونیان بنابر قول کاهنان از موسی می ترسیدند نه از مطلق بنی اسرائیل و چون مطلب بیان حال اهل بیت و اعدای ایشان است منهم آورد تا راجع به آل محمّد شود و مراد از فرعون و هامان و جنودهما اعدای

اهل بیت و غاصبین حق ایشان است.

سیخ الطائفة در کتاب غیبت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که قوله:

و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الائمة و نجعلهم الوارثین هم آل محمد. بیعت الله مهدیهم بعد جهدهم فیعزّهم و یذلّ عدوّهم یعنی مراد از باطن این آیت آل محمد صلی الله علیه و آله است که حق تعالی مهدی و قائم آل محمد را برانگیزاند بعد از تعب و آزار بسیار که آل محمد صلی الله علیه و آله از اعدا کشیده باشند، پس غالب گرداند آل محمد را و دلیل سازد اعدای ایشان را.^۱

باری مولود نیمه شعبان از آغاز ولادت این آیات را می خواند تا معلوم شود ارتباطی محکم و پیوندی ناگسستنی میان او و این آیات شریفه است.

اگر تنزیل این آیات را در مورد بنی اسرائیل و حضرت موسی علیه السلام بدانیم که خداوند در مقام منت نهادن بر جمعی که مدّتی آنان را ضعیف شمرده اند، برآمده و نوید تمکین و پابرجایی و وارث و حاکم شدن و امام و مقتدا قرار گرفتن به آنان می دهد، به طریق اولی این آیات با جمعی که استضعافشان به مراتب از بنی اسرائیل، بلکه از همه عالمیان بیشتر است، قابل انطباق می باشد که در احادیث رسیده در بیان این آیات شریفه به آن تصریح شده است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ان رسول الله ﷺ نظر الى علي و الحسن و الحسين عليهم السلام فبكى و قال: انتم المستضعفون بعدى. قال المفضل فقلت له: ما معنى ذلك يا بن رسول الله؛ قال: معناه انكم الائمة بعدى. ان الله عز و جل يقول و نريد ان نمن على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم الائمة و نجعلهم الوارثين فهذه الآية جارية فينا الى يوم القيامة.^۱

پیامبر اکرم نگاهى به على عليه السلام و دو فرزندش حسن و حسین عليهم السلام نمود و شروع کرد به گریه کردن و فرمود: شما مستضعفین بعد از من هستید.

مفضل - راوی حدیث - گوید: به حضرت عرض کردم: معنای این جمله چیست؟

فرمود: یعنی شما امامان بعد از من هستید، به درستی که خداوند فرمود و نريد ان نمن - آیه را تلاوت نمود و فرمود - این آیه تا قیامت در ما خاندان جریان دارد.

و همچنین حضرتش فرمود: هی لنا، این آیه از آن ماست.

بنابراین اگر تنزیل جمله الذين استضعفوا فى الارض بنی اسرائیل باشند به طریق اولی خاندان خاندان رسالت عليهم السلام و شیعیان آنان مصداق اتم الذين استضعفوا خواهند بود. که اگر اینان مستضعف نباشند ما در عالم مستضعفی نداریم. مستضعفینی که حتی در خود این کلمه هم مورد استضعاف قرار گرفته‌اند و این لقب آنان، چون دیگر القاب و آثارشان به دگران نسبت داده شده است.

همچنین اگر تنزیل و **نَجْعَلَهُمْ اُمَّة** در مورد موسی و موسویان باشد به طریق اولی شامل جمعی که افتخار موسی و موسائیان و همه الهیان دوستی و محبت آنهاست خواهد شد. و اگر تنزیل آیه بعد در مورد فرعون و هامان باشد جمعی که ظلم و جنایتشان به مراتب بیش از همه فرعون‌ها و هامان‌هاست مشمول آیه خواهند بود که از حضرت باقر و صادق علیهما السلام حدیث رسیده است:

**إِنَّ فرعون و هامان ههنا شخصان من جبابرة قریش
یحییهما الله تعالی عند قیام القائم من آل محمد صلی الله علیه و آله فی
آخر الزمان فیتقم منهما بما اسلفا.**^۱

به درستی که فرعون و هامان در اینجا دو نفر از ستمگران قریشند که خداوند متعال آنان را در موقع قیام قائم آل محمد زنده می‌گرداند و حضرتش از آن دو به خاطر آنچه در گذشته انجام داده‌اند انتقام خواهد گرفت.

با توجه به آنچه مکرر گفته‌ایم و نوشته‌ایم که کلام حق متعال مانند کلام خلق نیست که تاب تحمل بیش از یک معنی را نداشته باشد بلکه می‌تواند معانی متعددی را عهده‌دار گردد بنابراین هیچ مانعی ندارد که این آیه شریفه همانند بسیاری از آیات دگر متحمل هر دو معنی باشد که به این حقیقت مرحوم عبدعلی بن جمعه عروسی صاحب تفسیر گران قدر نورالثقلین تصریح نموده با این که نوعاً در توضیح روایات سخنی نمی‌آورد و کمتر اظهار نظر می‌نماید گوید:

۱- المحجة فیما نزل من القرآن فی الحجة / ۱۶۸ - ذیل آیه ۶ سوره قصص.

ممکن است در این آیات هم حضرت موسی علیه السلام و فرعون مراد باشند و هم خاندان رسالت و اهل بیت پیامبر و دشمنانشان و آنچه که گفته شده اراده دو معنی ممنوع است هیچ معنی ندارد که با اندک تأملی اراده دو معنی از ظاهر و باطن آیه به دست می آید همانطور که روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام به آن گویاست.^۱ هر چند سخن در توضیح این آیات شریفه به طول انجامید ولی گویا لازم و ضروری می نمود.

آری، این آیات را باید نوزاد نرجس خاتون بخواند، این آیات را باید مولود نیمه شعبان تلاوت کند، این آیات باید از میان آن دو لبی بیرون آید که مصداق اتم آن است. و تحقق کامل این آیات در عصر او به دست او خواهد بود.

آری، باید مهدی آل محمد - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بخواند:

و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض و
نجعلهم الائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض
و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا یحذرون.

خدا می داند چه شادی و سروری در دل پدر بزرگوارش حضرت عسکری علیه السلام جا گرفته و قلب شریفش مالا مال از چه بهجت و شوری گردید وقتی پسرش بر روی دستش این آیات را می خواند.

وقتی پدری چون ابی محمد العسکری علیه السلام چنین آیاتی را از چونان فرزندی، آن هم مکرر و پی در پی استماع می کرد به منزله آب

سردی بود که حرارت ظلم‌ها و ظلمت‌ها را در سینه پدر بزرگوارش برودت می‌بخشید و نوید و بشارتی برای حضرت بود. گویا مولود نیمه شعبان با تلاوت این آیات می‌خواهد پدر ارجمند مظلوم و آبا و اجداد طاهرین و همه مستضعفین راستین هستی را مژده دهد و نوید بخشد.

-: ای جد بزرگوار، ای رسول خدا، تو را ضعیف شمردند و اذیت و آزار نمودند تا آن جا که قصد جانت نمودند و از شهر خدا آواره‌ات کردند.

-: غمین مباش ای ابی‌الائمّه، ای علی مرتضی، راستی مظلوم بودی و تنها، روبه صفتان از حلم و تنهایی تو سو استفاده کردند و کردند با تو آنچه کردند که باید گفت:

چون علی در عالم خلقت کسی مظلوم نیست

هیچ‌کس مانند او از حق خود محروم نیست

از جنایاتی که دشمن کرد در حق علی

در تواریخ مدون صد یکش مرقوم نیست

غصه‌های او عیان از گفته‌های وی که گفت

زندگی جز استخوانی مانده در حلقوم نیست

جانشین مصطفی در خانه شد عزلت نشین

بین حکام الهی یک چنین محکوم نیست

صبر یزدان کرد نیروی یدالله را مه‌سار

شیر حق در چنگ روبه بی‌جهت مظلوم نیست

شاه مردان قهرمان خیبر و بدر و احد

بی سبب ساکت به پیش مردکی میشوم نیست^۱

-: ای مادر حزینه‌ام، امّ‌الائمّة و ای سیّده مظلومه، حزین مباش!

-: ای عمّ گرامی، ای سیّد کریم و ای آقای حلیم، که کوه‌ها هم در

مقام هم‌سنگی حلم تو کمینه‌اند.

و ای جدّ و الاتبار، ای سیدالشّهدا و ای کشته‌راه خدا، اندوه و

غمی به خود راه مدهید!

و ای سیّد سجاد، سید آزادی بخش و بنده‌در بند، امانه‌در بند

رقیّت بل رشته عبودیت.

و ای آبای گرامی و اجداد طاهرین مظلومم، و هم‌چنین تو ای

عموی قهرمان با وفایم عبّاس، و ای عمّه فداکار مظلومه‌ام زینب، و

ای همه مظلومین و مستضعفین، دل خوش کنید و غمین مباشید.

آخر پگاه نیمه شعبان رسیده و نوزادی از راه رسیده که با خود آیه

شریفه و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض آورده و

بشارت قیام و انتقام داده. آری لب گشوده و این آیه قرآن را تلاوت

نموده که همه بدانند این مولود چه مولودی است و این میلاد چه

میلادی؛ مولود خاتم‌الائمّة است. و نجعلهم ائمه - و وارث همه

است - و نجعلهم الوارثین - میلاد تمکین عدل است - و زوال

استضعاف و نابودی فرعون و فرعونیان و - هامان و هامان‌کیشان - و

نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا یحذرون امید است به

زودی شاهد تحقّق تأویل و ظهور حقیقت این آیات مبارکات به

کف با کفایت تالی قرآن، مولود نیمه شعبان بوده باشیم با چگامه‌ای
شکوی گونه این فصل را به پایان رسانیم:

تا به کی در پرده مانی ماه من روشنگری کن
تا کنی هر دلبری را عاشق خود دلبری کن
جلوه‌ای کن زهره را چون ذره محو خویش گردان
رخ نما و مشتری را بر رخ خود مشتری کن
تا به کی از دوری ماه رخت کوکب شمارم
چرخ دین را مهر شو در آسمان روشنگری کن
شاهباز دین زهر سو می خورد تیری خدا را
طایر بشکسته بال دین حق را شهپری کن
فاق تا فاق جهان پر شد ز ظلم ای حجت حق
تکیه زن بر مسند عدل الهی داوری کن
موج بحر کفر پهلو می زند بر ساحل دین
نوح شو توفان به پا کن فلک دین را لنگری کن
تا نداده حق پرستی جای خود بر بت پرستی
بت شکن شو چون خلیل و دفع خوی آزاری کن
تا به کی چرخ ستمگر بر مدار ظلم گردد؟
تا کند اندر مدار عدل گردش محوری کن
کفر را از ریشه برکن ظلم را از بن برافکن
برق شو از دشمنان خرمن بسوزان تندری کن
تا به کی ای گوهر دین از صدف بیرون نیایی
ناخدا شو کشتی دین خدا را رهبری کن

تیغ برکش از نیام و قصد جان دشمنان کن
پای بر زن بر رکاب و حمله‌های حیدری کن
ای همه جان‌ها به لب از هجر رویت چهره بگشا
وی همه آثار هستی از تو مشتق مصدری کن^۱

دوین بخش

معراج مولود نیمه شعبان
و حضور در محضر خلاق سبحان

طفل سه روزه با میهمان ها
ساز سفر کرد در آسمان ها

نماز معراج مؤمن است که در آن عروج رو به اوج می‌رود و به مقام قرب حق نائل می‌گردد تا آن جا که بعضی از اهل معرفت این معنی را در حال نماز وجدان نموده و یافته‌اند و احساس عروج نموده و شاهد طیران و پرواز خود در بلندای آسمان بوده و گویا هیچ ثقل و سنگینی نداشته‌اند که این خود سخنی است بسیار حائز اهمیت ولی چون نگارنده مرد این میدان نیست - در حالی که ممکن است زنی در سایه تقوی و رعایت آنچه بایسته است به چنین کمالی نائل شده باشد - به همین اشارت اکتفا نموده به غبطه و حسرت **طوبی لاریاب النعیم نعیمهم بسنده می‌نماید.**

علاوه بر این عروج و معراج که شایسته همه اهل ایمان است برای جمعی از انبیا و اولیا معراج‌های خاصی بوده، که برترین و بالاترین آن‌ها معراج نقطه ختمیه رسالت حضرت ختمی مرتبت است که پس از بعثت به مقام قرب او ادنی نائل آمد و رسید به جایی که هیچ کس نرفته و نرسیده است. حتی جبرئیل هم از همراهی اش وامانده.

جبریل زهمر هیت مانده
الله معک زدور خوانده
از حجله عرش برپردی
هفتاد حجاب را دریدی
خرگاه برون زدی ز کونین
در خیمه خاص قاب قوسین^۱
ستر کواکب قدمش می‌درید
سفت ملایک علمش می‌کشید
ناف شب آکنده ز مشک لبش
نعل مه افکنده سم مرکبش
در شب تاریک بدان اتفاق
برق شده پویه پای براق
کبک وش آن باز کبوتر نمای
فاخته روگشت به فرّهای
سدره شده صدره پیراهنش
عرش گریبان زده در دامنش
چون گل از این پایه فیروزه فرش
دست به دست آمده تا ساق عرش
هم سفرانش سپر انداختند
بال شکستند و پرانداختند

او به تحیر چو غریبان راه

حلقه زنان بر در آن بارگاه

پرده نشینان که درش داشتند

هودج او یک تنه بگذاشتند

رفت بدان راه که همراه نبود

این قدمش زان قدم آگه نبود

بر سر هستی قدمش تاج بود

عرش بدان مائده محتاج بود^۱

معراج خود بحثی بسیار گسترده و شیرین دارد بمانند که فعلاً مجالش نیست ولی هر چه هست معراج جسمانی پیامبر اکرم جزء عقائد مسلم مسلمین و ضروری مکتب حقّه امامیه است و این معراج بعد از بعثت حضرت و پس از چهل سالگی بوده است. در عالم هستی دو مولود کریم و دو نوزاد عظیم می شناسیم و اتفاقاً ولادت هر دو هم در ماه شعبان المعظم است که آن دو مولود را بلافاصله بعد از ولادت به معراج برده اند، یکی مولود سوّم ماه شعبان امام سوّم ما شیعیان و آقای همه عالمیان، مولانا و مولی الکونین ابی عبدالله الحسین علیه السلام، و دیگری مولود نیمه این ماه حضرت حجّه بن الحسن المهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - که این فصل کتاب را به همین منظور گشوده ایم تا با استمداد از خود آن وجود مقدّس توضیحی نسبت به معراجش بیان نماییم. خوب است در ابتدا حدیثی که متضمّن معراج ملکوتی و سفر

آسمانی حضرت اباصالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است
بیاوریم و سپس در مقام توضیح و شرحش برآییم.

مسعودی هذلی محدث و مورخ مورد اتفاق و چهره معروف
نگارش و کتاب که حدود هزار و صد سال از روزگارش می‌گذرد،
در کتاب گرانقدر و پرارزش اثبات الوصیه که از متون بسیار ارزنده
حدیثی و تاریخی است، چنین آورده:

روی عن ابی محمد انه قال لما ولد الصاحب علیه السلام بعث الله
عز و جلّ ملکین فحملاه الی سرادق العرش حتی وقف
بین یدی الله تعالی فقال له مرحباً بك و بك اعطی و بك
اعفو و بك اعذب.^۱

از حضرت عسکری علیه السلام روایت شده که چون حضرت صاحب علیه السلام
به دنیا آمد خدای عز و جلّ دو فرشته فرستاد که او را حمل
نمودند و به سرادق عرش بردند تا در برابر حق متعال قرار گرفت.
خدایش به او فرمود: مرحباً بک، در وسعت و آسایش باش، فقط
به واسطه تو عطا می‌کنم و می‌بخشم و فقط به وسیله تو عفو
نموده و می‌گذرم و فقط به جهت تو عذاب می‌نمایم.

این حدیث که بیان‌گر کم و کیف معراج مولود نیمه شعبان است
از ذخائر روایی است که بسیار حائز اهمیت است و باید در کنار آن با
ادب و احترام توقّف نمود و با درایت به آن نگریست و از خود این
نوزاد مسافر عالم ملکوت و سیر و سیاحت کن فضای لاهوت
استعانت جست، شاید با عنایت و لطفش راه به جایی برده، نمی‌ازیم

معارفشان بر شوریده صحرای دل ما شوریدگان بنشینند.
دوست دارم عزیزانی که نوعاً با نوشته‌های این کمترین آشنایی دارند و مکرراً اظهار محبت نموده و می‌نمایند - که همه آنها را باید به حساب آن سالک راستین سبیل الله، بلکه نفس سبیل و طریق و صراط، و آن باقی حقیقی به بقاء الله مولود نیمه شعبان گذارد، و الا از این سو هیچ است هیچ، به معنای واقعی و حقیقی - این قسمت از نوشتار را با توجه و دقت بیشتری مطالعه نمایند، که به احتمال همانند نگارنده که تاکنون به شرح و توضیحی نسبت به این حدیث دست نیافته آنان هم چیزی نسبت به این روایت ندیده و نشنیده باشند.

این حدیث چه می‌گوید و این روایت چه خبر می‌دهد؟ این مسافر را به کجا می‌برند؟ تا کجا می‌برند؟ با که می‌برند؟ و بر که واردش می‌سازند؟ و در آن نقطه اوج معراج و چکاد سیر چه می‌گذرد؟ و چه گفت و گو می‌گردد؟ این حدیث بیانگر همه این حقایق است.

گوینده این گفتار و آورنده این رفتار حضرت ابی محمد علیه السلام است؛ یعنی پدر این مولود؛ همان آقا که از همه کس به او نزدیک‌تر و عرفانش نسبت به او از همه کس بیشتر است؛ آخر پسر را پدر می‌شناسد، او می‌داند خدایه او چه داده و چه گوهری به او ارزانی داشته. آری، امام یازدهم حضرت عسکری علیه السلام می‌گوید:

لَمَّا وُلِدَ الصَّاحِبِ

چون صاحب به دنیا آمد.

نخستین کلمه این روایت **لَمَّا** است. ابن هشام ادیب اریب صاحب مغنی اللیب گوید: یکی از اقسام **لَمَّا** آن است که بر سر فعل ماضی داخل می شود و دو جمله لازم که وجود دومی به دنبال اولی است. مانند: **لَمَّا جَئِنِی اَکْرَمْتَهُ** چون نزد من آمد او را اکرام نمودم. که اکرام پس از آمدن تحقق یافته است. جمعی آن را ظرف به معنای حین گرفته اند و ابن مالک آن را به معنای اذ - آن گاه - دانسته که قول حسن و پسندیده ای است.^۱

با توجه به آنچه از ابن هشام آوردیم سراغ حدیث می آییم که می گوید: **لَمَّا وُلِدَ الصَّاحِبِ بَعَثَ اللهُ**، **لَمَّا** بر سر فعل ماضی **وُلِدَ** داخل شده و دو فعل را می طلبد که وجود دومی پس از وجود اولی است. فعل اول ولادت است و فعل دوم بعث الله، برانگیختن و فرستادن خداوند دو فرشته را. معلوم می شود به مجرد تحقق ولادت، یا در زمان و حین ولادت، یا چون ولادت محقق شد خداوند دو ملک فرستاد. از این بیان استفاده می شود که میان ولادت و آمدن دو فرشته فاصله زمانی وجود نداشته است؛ ولادت همان، و آمدن دو ملک هم همان.

دومین کلمه ای که در این حدیث مورد عنایت است کلمه صاحب است **لَمَّا وُلِدَ الصَّاحِبِ** چون صاحب به دنیا آمد. مانوعاً کلمه صاحب را به صورت مطلق یا با پساوندهای مخصوص - بر اساس مدراک رسیده - به امام عصر علیه السلام نسبت می دهیم و از حضرت به عنوان صاحب یاد می کنیم. ولی می بینیم قبل از هر کس پدر

بزرگوارش، بلافاصله پس از ولادت نور دیده‌اش را به لقب صاحب می‌خواند و از نازنین نوزاد تعبیر به صاحب نموده است. عجیب حکایتی است و غریب داستانی؛ تاکنون دیده‌اید، شنیده‌اید و یا خوانده‌اید فرزندی به دنیا بیاید در همان لحظه ولادت پدرش از او چنین یاد کند و در حق او یک چنین تعبیری داشته باشد: **لَمَّا وُلِدَ الصَّاحِبِ** در آن زمان که صاحب به دنیا آمد. این جمله را کسی می‌گوید که خودش به اذن صاحب اصلی و مالک حقیقی یعنی ذات قدّوس ربوبی. صاحب است و صاحب بودن او در موقع ولادت فرزند فعلیت دارد. این آقای صاحب بالفعل یعنی حضرت عسکری علیه السلام به این نوزاد و تازه مولود می‌گوید صاحب!!

در این لحظه - یک ساعت بعد از نیمه شب جمعه بیستم ماه شعبان - که نگارنده این سطور را می‌نگارد و این خطوط را می‌آفریند، خود نمی‌تواند دریابد که کیست و چه می‌گوید و چرا چنین می‌گوید.

-: همین نوزادی که همین چند لحظه پیش به دنیا آمد و به امر شما عمّه گرامی تان حکیمه خاتون او را به محضر شما آورد، این نوزاد، این شیرخواره، این کودک، این پیچیده در قماط، این خوابیده در مهد ناز و این غنوده در آغوش اعزاز، صاحب است؟ این پسر روی دامان پدر، این برادرزاده در آغوش عمّه، همین زیبا پسر تازه به دنیا آمده صاحب است؟ آن هم به تعبیر پدر؟

تا گیرد آرام نرجس به خواب است

گیسوی حورش بر رخ نقاب است

مولود مسعود بر دوش باب است
 گفت و شنیدش با آن جناب است
 گه در سؤال است گه در جواب است
 شه زاده ناطق شه کامیاب است
 نرجس گر اندک در اضطراب است
 در دست رضوان گل با گلاب است
 پاشد به رویش آرام و آسان
 میلاد مهدی باشد مبارک
 یاران بخوانید فتح و تبارک^۱

آری، **لَمَّا وَلَدَ الصَّاحِبِ** صاحب اسم فاعل است. به کار بردن اسم فاعل در مورد کسی که در زمان حال دارای آن صفت است، کاربردی حقیقی است، یعنی این آقا، این آقا زاده، این شاهزاده، این دردانه این یک دانه، این عقیق آبدار و این لؤلؤ شاهوار الآن صاحب است، همین الانی که به دنیا آمده صاحب است، آن هم صاحب به قول مطلق؛ یعنی صاحب آن چیزهایی است که شَأْنِیَّتِ تصاحب دارند. این نوزاد همین حالا صاحب همه آنهاست؛ یعنی صاحب ماسوی الله. من که باز اقرار می‌کنم نمی‌فهمم؛ **لَمَّا وَلَدَ الصَّاحِبِ** یعنی چه؟

معلوم می‌شود مقام صاحبیت او ملازم با وجودش بوده، لازم لاینفک و جدا نشدنی. همانند زوجیت که لازمه اربعه است، جفت بودن که همراه چهار است. آنی بر او نگذشته که مقام صاحبی نداشته

باشد و هر کس به حق و راستی صاحب مقامی شده، در سایه پیوند و ارتباط با این صاحب بوده است. اگر چنین است، که چنین هم هست، قدری به خود آییم و هوای این صاحب را بهتر داشته باشیم. ما به همه می‌گوییم هوای صاحب کار را داشته باشید آن وقت خودمان هوای این صاحب، که صاحب همه کارها و صاحب کارهاست نداریم؟ صاحبی که مقام صاحبی اش این چنین است:

صاحب العصر الامام المنتظر

من بما یأباه لا یجری القدر

حجة الله على كل البشر

خیر اهل الارض فی کل الخصال^۱

صاحبی که بدون خواست او قلم قضا بر لوح قدر جاری نمی‌شود، صاحبی که حجّت خدا بر همه خلق و بهترین آنان در تمامی خصال کمال است.

اگر او را به عنوان صاحب شناختیم دیگر همه مشکلاتمان حلّ است و خود را بی‌کس و بی‌صاحب نمی‌دانیم. خوب است دیگر بار به آنچه در صفحات ۱۰۸ تا ۱۱۴ «حدیث شب میلاد» نسبت به صاحب بودن آن وجود مقدّس نوشتیم مراجعه شود تا به یاد آوریم پیام روح افزا و نویدبخش خود آن صاحب را که فرمود: ما بی‌صاحب نیستیم.

لَمَّا وَلَدَ الصَّاحِبَ، آن زمان که حضرت صاحب عليه السلام به دنیا آمد چه شد؟ بعث الله عزّ و جلّ ملکین، خدای عزّ و جلّ دو فرشته

فرستاد. این دو فرشته که بوده‌اند، نمی‌دانیم. ولی این قدر می‌دانیم که دو ملک عادی و دو فرشته معمولی نبوده‌اند، بلکه باید اعظم فرشتگان و اقرب ملائکه بوده باشند که به افتخار چنین خدمتی نائل آمده‌اند، خدا دو ملک فرستاد، ملک در هر رتبه‌ای از مراتب ملکوتی هم که باشد توان انجام این امر را ندارد؛ زیرا مقام اعظم فرشتگان پایین‌تر از منزلت این خاندان است. صاحب هر قدرت و اقتداری که باشد نازل‌تر از این صاحب است. ملائکه مقرب و فرشتگان عالی مرتبت چاکران و قراولان دربار ولایت مدار این دودمان‌اند. و مفتخر به محبت و دوستی آن‌ها. برای انجام این مهم باید مدد غیبی و عنایت رحمانی به کمک این دو فرشته بیاید تا بتوانند مأموریتشان را نسبت به این صاحب عهده‌دار شوند.

دو فرشته آمدند، دو فرشته که سهل است دو به توان دو، و دوها به توان دوها هم که ملک بیاید اگر مدد حق به کمکشان نیاید توان حمل این نوزاد را ندارند؛ که رعیت را توان حمل سلطان نیست، و مأموم را قدرت تحمل امام نه. در هر حال خدا دو ملک فرستاده که ظاهراً آنچه از جمع میان احادیث استفاده می‌شود این است که آن دو ملک یکی روح القدس و دیگری جبرئیل بوده است. در حدیث مفصلی که مرحوم صدوق -اعلی الله مقامه- از حکیمه خاتون آورده چنین می‌خوانیم. گوید:

وقتی پسر را به محضر پدر بزرگوارش بردم پزندگانی بر بالای سر حضرت پر و بال گشوده بودند. امام یازدهم علیه السلام یکی از آن پزندگان را صدا زد و حفظ و حراست فرزندش را به او سپرد و آن

پرنده حضرت را برداشت و در میان فضا به طیران آمد، سایر طیور هم به دنبالش رفتند. چون از حضرت پرسیدم: این پرنده که بود؟ فرمود: هذا روح القدس الموکل بالأئمة علیهم السلام ^۱.

این روح القدس است که بر ائمه علیهم السلام گماشته شده.

در حدیثی دیگر چنین مشاهده می‌کنیم که حکیمه خاتون گوید: چون نور دیده را به امر پدر بزرگوارش به محضرش بردم پس از خواندن آیه و نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض، فرمود:

صلى الله على محمد المصطفى و على المرتضى و فاطمة الزهراء و الحسن والحسين، على بن الحسين، محمد بن علي، جعفر بن محمد، موسى بن جعفر، علي بن موسى، محمد بن علي، علي بن محمد، الحسن بن علي ابي.

در این میان حضرت عسکری علیه السلام به یکی از پرندگان سبز رنگی که ما را زیر پر گرفته بودند نگاه کرد و او را خواند و فرمود: احفظه حتى يأذن الله فيه ان الله بالغ امره، او را محافظت نما تا خدایش او را رخصت بخشد به درستی که خدا امرش را به انجام رساند. به حضرت عرض کردم: این پرنده که بود و این طیور کیانند؟ فرمود: آن پرنده جبرئیل بود و اینان فرشتگان رحمت هستند. ^۲

و از حدیثی استفاده می‌شود حتی قبل از این که پسر را به حضور پدر بزرگوارش بیاورند پرندگانی سفید رنگ فرود آمدند و پر و بال

۱- کمال الدین / ۴۲۸-۴۲۹ باب ۴۲ ح ۲.

۲- مدینه المعجز / ۵۹۰.

خود را بر سر و صورت و پیکر نوزاد نیمه شعبان مالیدند و بدن شریفش را مسح نموده، پرواز کرده به آسمان می‌رفتند. چون به حضور حضرت عسکری علیه السلام این جریان را عرض کردند، حضرت خندید و فرمود:

تلك ملائكة السماء نزلت لتبرک به و هی أنصاره إذا خرج.^۱

اینان فرشتگان آسمانند که برای تبرک جویی از پسرم فرود آمده و همینان انصار و یاران او درگاه ظهور و زمان خروجش می‌باشند.

شاید از مجموعه آنچه آوردیم و نیاوردیم استفاده شود که دو فرشته خاص و دو ملک مخصوص حق متعال، روح القدس و جبرئیل هر کدام با جمعی از فرشتگان با جلوه‌های سبزی و سفیدی به عنوان تهنیت آوری و تبرک جویی در مراسم میلاد مولود نیمه شعبان به زمین آمده و مأموریت خاص آن دو فرشته مخصوص بردن مولود است به عالم بالا.

فحملاه إلى سرادق العرش.

عرش را می‌شناسیم تا سرادقاتش را بدانیم؟ عرش کجاست تا سرادقاتش؟

این جمله بیان‌گر کم و کیف این سیر و سفر است و ترسیم‌کننده نقشه این عروج و معراج. فرشتگان آمدند او را حمل نموده تا سرادق عرش بردند.

عرش، همان جا که نمی دانیم کجاست و فقط می دانیم جایگاهی برتر و بالاتر از آن نیست و محیط بر همه هستی است. سرادق جمعش سرادقات است و گویا معرّب سراپرده است به خیمه و هر چیزی که محیط به چیزی باشد اطلاق می شود.^۱

او را بردند به سرادق عرش، به سراپرده خیمه، به هر چیزی که محیط بر عرش بود. او را بردند به بالاترین جایگاهی که قابل تصوّر بود و بالاتر از آن جایگاهی نبود. فراموش نکنیم نوزاد نیمه شعبان را پس از ولادت به سرادق عرش بردند غایت و نهایت سیر و سفر در حدیث آمده ولی از منازل میان راه و حوادث واقعه در سفر سخنی ذکر نشده است. در هر حال هرچه بوده، سفری بوده بسیار غریب و سیری بسیار عجیب.

آیا به راستی همان گونه که در معراج جدّ امجدش، پیامبر اکرم حضرت خاتم الانبیا بر خوردها و گفت و شنودها میان حضرتش با انبیا و ساکنان عوالم بالا رخ داده، در معراج مولود نیمه شعبان حضرت، خاتم الاوصیا هم چنین بوده؟ زیرا همه او را می شناسند و با نام و نشانش آشنایند و از دیر زمان در انتظار میلاد او هستند. هر چند این معنی بسیار نزدیک به نظر می رسد ولی بهتر است چون تصریحی در حدیث نشده تصریحی نداشته باشیم.

حتی وقف بین یدی الله.

او را بردند تا پیشگاه خدایش واداشتند.

بهتر است قلم را زمین گذاریم و خامه بر خاک نهیم و دیگر

۱- لغت نامه دهخدا - سرادق.

چیزی ننویسیم. این کودک تازه به دنیا آمده پیچیده شده میان قماط را برده‌اند تا سرادق عرش در برابر خدا قرار داده‌اند یعنی خدا خودش فرشتگان خاصش را فرستاده که او را بیاورند. خدا چه می‌خواهد بکند! این قدر موجودات علوی و ملکوتی، کروّبی و لاهوتی در آن فضاها برای او کرنش و تعظیم و تواضع و فروتنی دارند که خودش می‌داند. پیامبر اکرم فرمود:

اَطَّت السَّمَاءُ وَ حَقَّ لَهَا أَنْ تَتَّطَّ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا فِيهَا
أَرْبَعُ أَصَابِعٍ إِلَّا وَ مَلِكٍ وَاضِعٍ جِهَتَهُ سَاجِدًا لِلَّهِ!

آسمان بنالد و به حرکت آید و سزاوار اوست نالیدن و جنبش داشتن. قسم به آن کس که جان من به دست قدرت اوست، در آسمان هر جا به اندازه چهار انگشت مکان بود، در آن، فرشته‌ای سر تسلیم فرود آورده و پیشانی سجود و خضوع برای خدا ساییده بود.^۱

خدایی که این همه بندگان مطیع و عباد مکرم در آن بالاها دارد از بردن این مولود به آسمان‌ها و سرادق عرشش چه منظوری دارد و چه می‌خواهد؟ نوزادی است تازه به دنیا آمده، باید در آغوش مادر باشد، شیر بیاشامد و آرام بگیرد. هنوز قراری پیدا نکرده، مأموران مخصوص می‌آیند و او را حرکت داده، به امر خدا او را به چنین سفری می‌برند، منظور چیست؟

گفتیم شاید تاکنون کسی شرحی و بیانی بر این حدیث شریف نیاورده باشد و آنچه می‌آوریم نخستین قدم در این مسیر است و

فتح باب و صرف احتمال، امید است دستی بگیرند که دست گیرند. گویا خداوند متعال در صدور این فرمان و تحقق این جریان دو منظور دارد، یکی نسبت به خودش و دیگری نسبت به این مولود. آنچه هم مربوط به اوست باز دو قسمت می شود یکی راجع به خود او و دیگری نسبت به دیگران.

اما توضیح مطلب: خدا بنده ای آفریده، و خالق مخلوقی ساخته و پرداخته. این بنده با همه بندگان فرق دارد، این عبد با همه عبادش متفاوت است نه تنها با عباد و بندگان عادی و معمولی و فوق عادی و معمولی، بلکه حتی با انبیا و اولیا تفاوت دارد، و بالاتر این که صاحب خصائص و دارنده کمالاتی است که آن خصائص حساب او را از همه اولین و آخرین جدا کرده است، حتی از حساب اولین شخصیت عالم هستی، آخرین پیامبر حضرت ختمی مرتبت محمد ﷺ و اوصیای طاهرینش. این خصوصیات او از روز نخست مشخص و معلوم بود تا همه در همه عوالم بدانند که او با همه فرق دارد و لذا در عالم اشباح و انوار، ظل او را در جمع آن اظلال، که همگی ظل الله و سایه رحمت حق تعالی هستند، به صورت قائم و ایستاده نشان دادند؛ در جمع آن چهارده شبیح نوری که محور هستی اند فقط یک نور و شبیح به پا خاسته بود و آن نور مقدس و ظل مفخم و شبیح مکرم مولود نیمه شعبان قائم آل محمد -عجل الله تعالی فرجه الشریف- بود.

و همچنین در بازدید و نگرش فرشتگان خصوصیت قیام و انتقام او را متذکر گردیدند. که وقتی ابو حمزه ثمالی از حضرت

باقر علیه السلام جهت نامیده شدن آن حضرت را به قائم جویا شد، در حالی که همگی آنان قائمین به حق هستند، فرمود: آن گاه که جدم سیدالشهدا کشته شد و ضجه و شکوه فرشتگان برخاست خداوند به آنان وحی نمود آرام گیرید که از آنان انتقام می‌گیرم و خداوند برای فرشتگان پرده از چهره انوار ائمه فرزندان حضرت حسین علیه السلام برگرفت. ملائکه مسرور شدند و دیدند یکی از آنان به پا خاسته و قائم و ایستاده نماز می‌خواند خدای عز و جلّ به آنان فرمود:

بذلك القائم انتقم منهم.

به این قائم و ایستاده از آنان انتقام می‌گیرم.^۱

این بنده در جمع آن بندگان شایسته و عباد صالح بنده‌ایست که خدا می‌خواهد به وسیله او سلطنت خود را نشان دهد و حکومت خود را محقق سازد. عبدی است که نماد و نمود قدرت مطلقه الهیه است و محقق حکومت حقّه حق. خدا چنین بنده‌ای تا به حال نداشته و نیافریده بعد از او هم نخواهد داشت و نخواهد آفرید.

-: این بنده چنین مرا بیاورید تا او را ببینم خودم هم او را زیارت

کنم!

تصوّر کنید نقاشی ماهر و نگارآوری چیره دست که تابلوهای زیبای بسیاری کشیده و نقش‌های بسیار قشنگی آفریده که هر کدامش بی‌نظیر و مانند است در میان همه آن تصویرها یک تصویر است که فوق العاده مورد علاقه خود اوست چون هرچه می‌خواسته بگوید بنویسد، بکشد همه را در قالب آن تصویر درآورده و آن تابلو

بیانگر همه خواسته‌ها و آرزوها و ذهنیات او شده.
این تابلو را خیلی دوست دارد به هیچ قیمتی حاضر نیست آن را
بفروشد.

-: من هستم و این تصویر، این تصویر است و من، تمام
آرزوهایم را از پرده دل برون آورده بر روی این پرده کشیده‌ام و بر
این تابلو مصور ساخته‌ام، به هیچ کس او را نمی‌دهم، او را برای خود
نگه می‌دارم، و اگر اتفاقاً آن را از من ببرند پیوسته جویایش شده و
در مقام دیدارش بر می‌آیم. با این که خودش آن را ساخته و پرداخته
از دیدار آن، سیر که نمی‌شود بماند، گرسنه‌تر می‌گردد و شور و
شوقش به دیدار آن بیشتر، و بیش از همه خودش از دیدن آن لذت
می‌برد چون خودش از همه کس بهتر می‌داند چه کشیده و چه نقشی
آفریده است.

حالا با توجه به این مثالی که آوردیم سراغ توضیح مطلب برویم:
آن خدایی که نقش‌های زیبای فراوان آفریده و تنها خلقت آدمی آن
قدر زیبا بوده که خودش در حق خودش **فتبارك الله احسن الخالقين**^۱
فرموده و احسن تقویم^۲ سروده و نوای و **لقد کرّمنا بنی آدم**^۳ در داده.

ای آیت حق که آیه تکریمی

مسجود فرشته لایق تعظیمی

۱- سوره مؤمنون / ۱۴.

۲- سوره تین / ۴.

۳- سوره اسراء / ۷۰.

در نقش صور مات مکن دیده که تو

در نقشه صنع احسن التقویمی^۱

تا دست قدم حدوث را کرد بنا

از صنع تو بر قدرت خود گفت ثنا

در جسم عرض چو جوهر عقل تو ریخت

در شأن تو فرمود لقد کرّمنّا^۲

نقاش ازل به جلوه آراست تو را

مرآت جمال خویشتن خواست تو را

هر دوره زجود بر کمال تو فزوده

افسوس که ترک معرفت کاست تو را^۳

آن نقاش ازل از نگارخانه قدرت و سراپرده صنع نقش‌هایی
برون آورده که حتی مایه حیرت انبیا و اولیا گردیده و موجبات
شگفت و تعجب فرزندگان و جود را فراهم آورده.

آری، از خلقت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین همه را به
حیرت و تعجب وا داشته؛

نقاش چین چو صورتش آورد در نظر

زد بر زمین قلم که چه‌ها می‌کشیم ما

چشمی که تو را بیند و در قدرت بی‌چون

مدهوش نماند نتوان گفت که بیناست

در میان این تصویرها که همه را مجذوب و مدهوش ساخته

۱- شمع جمع - دیوان فواد کرمانی / ۹۳.

۲- شمع جمع - دیوان فواد کرمانی / ۹۴.

۳- شمع جمع - دیوان فواد کرمانی / ۱۰۳.

و همه را به تحسین و تعجیب واداشته، و در میان این نقوش که نقاش ازل به نقش کشیده و صباغ ابد رنگ و نگار بخشیده و صانع سرمد ساخته و پرداخته، یک تصویر است که خصوصیتی دارد که هیچ کدام از آن تصاویر آن خصوصیت را ندارند، و نقشی است که گویا غرض از همه نقش ها آن نقش بوده؛

گویی از خامه تقدیر غرض نقش تو بود

کز ازل تا به ابد این همه تصویر کشید

نقشی است که از همه نقوش در آن نقشی یافت می شود و تصویری است که از تمامی تصاویر در آن نمودی به چشم می خورد. صفحه ای است که در آن تمامی صفحات زیبا جلوه گر است و آینه ای است که تمام ظرائف تمامی زیباییان الهی و لطائف همه جمیلان جمال مطلق و مطلق جمال در آن منعکس است. آری او مولود نیمه شعبان مظهر و مظهر کمال و جمال حی سبحان صاحب العصر و الزمان حجة بن الحسن المهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است.

ماه خلوت نشین پرده از رخ گشود

شد هویدا ز غیب آنچه مقصود بود

رنگ امکان گرفت شاه ملک وجود

نور حق شد عیان هان بریدش سجود

آنچه می خواست حق بر خلائق نمود

مرده بادا عدو کور چشم حسود

کز نهان شد عیان آن خجسته پسر

قِبْلَةُ كَائِنَاتٍ كَعْبَةُ كَوَىٰ أَوْ

مَاسُوِيٍّ رَأَىٰ مَطَافِ قَدِّ دَلْجَوَىٰ أَوْ

بَابٍ وَرُكْنٍ وَمَقَامِ طَاقِ اِبْرَوَىٰ أَوْ

زَمْزَمٍ وَكُوْتَرِ اسْتِ اَبَىٰ اَزْ جَوَىٰ أَوْ

كَعْبَةٍ رَأَىٰ پِیْرَهْنَ جَعْدِ گِیْسَوَىٰ أَوْ

نَاوْدَانَ كَرَمِ جَارَىٰ اَزْ خَوَىٰ أَوْ

رَوَىٰ مَاهَشِ حَرَمِ خَالِ مَشْکِیْنِ حَجْرٍ^۱

آری اوست که از طرفی

عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَىٰ وَبِهَاءِ عِیْسَىٰ وَصَبْرِ اَيُّوبِ^۲

و از طرفی

صَاحِبِ الدَّعْوَةِ النَّبَوِيَّةِ وَ الصُّوْلَةِ الْحَيْدَرِيَّةِ وَ الْعَصْمَةِ الْفَاطِمِيَّةِ وَ
الْحَلْمِ الْحُسَيْنِيَّةِ وَ الشُّجَاعَةِ الْحُسَيْنِيَّةِ وَ الْعِبَادَةِ السَّجَّادِيَّةِ وَ الْمَآثِرِ
الْبَاقِرِيَّةِ وَ الْاَثَارِ الْجَعْفَرِيَّةِ وَ الْعُلُومِ الْكَآظِمِيَّةِ وَ الْحَجَجِ الرِّضْوِيَّةِ وَ
الْجُودِ التَّقْوِيَّةِ وَ النِّقَاوَةِ النَّقْوِيَّةِ وَ الْهَيْبَةِ الْعَسْكَرِيَّةِ وَ الْغَيْبَةِ الْاِلَهِيَّةِ^۳
مِی بَاشَد. چنین کسی را همه می خواهند ببینند و چونان نقش و
تصویری دل از همه برده است و همه دلها را گرفتار خود نموده.

نگار عشق که از پرده چهره بیرون کرد

به هر که چهره فکندش ز حال بیرون کرد

با این خصائل ملکی برخلاف رسم

باید که سجده تو کند هر که آدم است

۱- منظومه شمس / ۳۳۰.

۲- الاختصاص / ۲۱۲.

۳- دعای توسل خواجه نصیر (دوازده امام).

-: این زیباترین تابلویی که کشیده‌ام و جامعترین نقشی که آفریده‌ام که از هر نقشی در او نشانی و از هر تصویری در او رنگی و از هر بوستانی در او بویی و از هر گلستانی در او گلی و از هر خوبی در او خوبی و از هر پیامبری در او آیتی و از هر حجّتی در او برهانی و از خودم هم در او قدر و مشیّتی و سرّ رازی نهاده‌ام، نزد من آورید. روح القدس بشتاب، جبرئیل برخیز، فرشتگان همراهی کنید. بروید، زود هم بروید، در بیت الشرف ولیّ ام حضرت عسکری علیه السلام فرود آید. شهرها بگشایید و بال‌ها و پرها باز کنید، بر سر این پدر و پسر سایه رحمت افکنید، که خود مظهر رحمت من هستید، بگذارید پدر فرزندش را خوب ببیند، هر چند من خدا در انتظار دیدار اویم ولی خود پدرش خوب می‌داند، آخر او حجّت من است و قلب شریفش و عای مشیّت و ظرف اراده من، خودش شما را صدا می‌زند و نازنین پسرش را به شما می‌دهد که نزد من آورید.

بروید مهدی مرا بیاورید، قائم به امر مرا بیاورید، خاتم الائمه را بیاورید، منقذ الامّة را بیاورید.

صاحب الامر، صاحب العصر، صاحب الزمان، صاحب الغیبه، صاحب الدار را بیاورید.

بروید نورالاصفیا را، نور الاتقیا را، میزان الحق را، لسان الصدق را، کلمة الحق را، وعد الصدق را بیاورید.

بروید پسر پیغمبر مرا، فرزند علی و فاطمه مرا، نور آل محمد مرا بیاورید.

آیا خدا هم می‌گوید: این ابن النبی المصطفی و ابن علی المرتضی

و ابن فاطمة الزهراء!؟

-: رفتید آوردید؟ می خواهم خوب او را تماشا کنم خودم
می خواهم از این مصنوعم لذت ببرم. کیف کنم، چه ساختهام و چه
پرداختهام و چه نقش و تصویری آفریده‌ام، خودم به خودم تبارک
الله احسن الخالقین بگویم.

من مست جام و حدتم بنگر چسان یا هو زنم

آفاق زیریا نهم پس دم زالا هو زنم

با لشکر روحانیان در کشور جسمانیان

قلب و جناح از هم درم بر فرق و بر بازو زنم

عنقای قاف عزلتم از خلق اندر وحشتم

چون بال بگشایم زهم بر بازو بر تیهو زنم

ای ساربان ای ساربان لختی فروتر کش عنان

بگذار تا از این میان خرگه به طرف جو زنم

ای سالکان ای سالکان آگه شوید از هالکان

زین سو بگردانید ره تا خیمه دیگر سو زنم

این راه باشد پرخطر چون بگذرم این المفر

بی هادی و بی راهبر فریاد لاتلقوا زنم

وین رهروان بی محل هریک فتاده در وحل

سرگرم لاتبدوا هبل من لیس الا هو زنم

رهبر در این ره منحصر در پیشوای مقتدر

در راه هستم منتظر کو جویم و کوکو زنم

مهدی هادی نور حق مرآت حق منظور حق
با طلعت مستور حق کوس محبت جو زخم
سودای عشقش بر سرم از فرقتش در آذر
زنجیر از پا بردرم آن گه کمند از مو زخم
با آفتاب روی او با سنبل گیسوی او
با تیغ آتش خوی او بر چرخ من پهلو زخم
شاهها امیری رهبری دانم رعیت پروری
گر بر فقیرت بنگری بر نه فلک اردو زخم^۱
:- باغبانی هستم که در این یک گل رنگ و بوی همه گلها را
گذارده‌ام و می‌خواهم با این یک گل بهار آورم، آن هم چه بهاری؟!
بهاری که از آغاز عالم با آمدن همه گلها نیامده با این یک گل
می‌خواهد بیاید. آری، بهار هستی و ربیع وجود؛
السلام علی ربیع الانام و نضرة الايام.^۲
بهار آمد بهار من نیامد
گل آمد گل‌گذار من نیامد
بر آوردند سر از شاخ گلها
گلی بر شاخسار من نیامد
چراغ لاله روشن شد به صحرا
چراغ شام تار من نیامد

۱- احوال و اشعار مرحوم آیت‌الله حاج شیخ علی اکبر نوقانی / ۳۰-۳۱.

۲- بحار الانوار ۱۰۲ / ۱۰۱.

جهان را انتظار آمد به پایان

به پایان انتظار من نیامد

همه یاران کنار از غم گرفتند

چرا شادی کنار من نیامد

چه پیش آمد در این صحرا که عمری

گذشت و شهسوار من نیامد.^۱

آنچه آوردیم توضیحی بود نسبت به جهت اولی که در این سفر مورد نظر است.

:- دیدار حق متعال عبد و بنده خودش را. اما آنچه از این سفر متعلق به خود این گرامی مسافر است این است که معمولاً وقتی فرزندی به دنیا می آید او را به دست خویشان و آشنایان داده. هر کدام به فراخور حال خود کادو و هدیه ای به عنوان چشم روشنی به او می دهند و طبعاً هر که بیشتر انتظار ولادت آن مولود را داشته هدایای ارزشمندتری می دهد. و هر چه میلاد مولود از اهمیت بیشتری برخوردار باشد میزان هدایا و چشم روشنی ها بالاتر می رود.

مولود نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری مولودی است که از آغاز هستی، هستی در انتظار او بوده، بلکه باید گفت خدای هستی آفرین هم، این مولود به دنیا آمده، می خواهند به او چشم روشنایی بدهند. گاهی سؤال می کنیم مثلاً مادر بزرگ نوزاد به او چه داد؟ و یا پدر بزرگش که خیلی شایق دیدارش بود چه ارزانی داشت؟

۱- گنج غزل / ۱۷۵ / سروده مشفق کاشانی.

موعود هستی مولود شد و میلاد مهدی آل محمد فرار سید. همه هستی چشم به دست خدا دوخته و گوش به سخنی حقّ فرا داده که این خدای بزرگ که از آغاز عالم همه جا از این مولود نام می برد به او چه رونمایی می دهد و چه هدیه و ارمغانی ارزانی می دارد و وقتی او را در برابرش می دارند چه می کند و چه می گوید. - چه کنم که در مضیقه کلمات و تنگنای عبارات تخته بندم و بیم ناک از این که نکند در تعبیرات نسبت به ساحت قدس ربوبی مسامحه ای رخ دهد. هستی منتظر است، روح القدس و جبرئیل متحیر ایستاده اند. هستی را خدا پاریز این مولود بدارد و هدیه به او بدهد جا دارد، که داده است؛

داده است عالم حق رونمایش

گسترده آدم در مهد جایش^۱

خداوند چه کرده و چه گفته؟ رونمایی و هدیه خدا به مولود نیمه شعبان چه بوده؟ عبد را در برابر معبود و مولود را در پیشگاه لم یلد و لم یولد و مهدی خدا را در حضور خدا واداشته اند که ناگهان در سرادق عرش از سرادقات غیب بدون هیچ واسطه و فاصله ای صدا بلند شد: **مرحباً بك**

جمله ای که هنوز هم طنین آن در گوش ها باقی است چون کلام خدای باقی است، باقی است. روز نیمه شعبان گوش دل به عالم بالا بسپارید و بشنوید ندای حیات بخش و نوای سرور آفرین و شادی زای خدا را:

مرحباً بك و بك اعطى و بك اعذب.

چهار جمله رونمایی و هدیه خداست به مولود نیمه شعبان لفظی برای ترجمه این عبارات نداریم.

نخستین جمله هدیه خداوند به این مسافر سرادق عرش **مرحباً بك** است. **مرحباً بك** یعنی چه؟ کلمه **مرحباً** از **رحب** به معنای وسعت گرفته شده و در ترکیبش گفته‌اند منصوب است به فعل محذوف و در عرب نوعاً این جمله را در مقام استیناس به کار برده و به هرکسی که بر آنان به منظور طلب خیر یا قصد حاجتی وارد شود می‌گویند.^۱

با توجه به این معنی خداوند به مولود نیمه شعبان در سرادق عرش در پیشگاه مقدس خودش **مرحباً بك** می‌گوید: وسعت از آن تو پیوسته همراز با سعه و گشایش باشی. این چه تعبیری است و این **رحب** و **وسعت** و **توسعه** و **گسترش** چه **وسعت** و **گشایشی** است؟ گوینده این گفتار خدا، جایگاه این **تحیت** و گفتار در سرادق عرش، در پیشگاه **حق متعال**، طرف **خطاب** و گفتار **آخرین ولی** پروردگار حضرت **خاتم الاوصیاء - عجل الله تعالی فرجه الشریف -** آیا کسی می‌تواند حدود این **رحب** و **محدوده** این **وسعت** را درک کند و بفهمد؟ در واقع می‌توان گفت این جمله **حق تعالی** به مهدی آل محمد پس از ولادت همه چیز را در اختیار او گذاردن است.

مرسوم چنین است که وقتی میهمان محترمی از کشوری به کشوری می‌آید **لدى الورود مفتاح زرین** و **کلید طلایی** پایتخت را

۱ - مجمع البحرین، رحب.

در اختیار او می‌گذارند؛ به این وسیله می‌خواهند به او بگویند همه چیز در اختیار شماست و هیچ مانعی در شهر و کشور ما بر سر راه شما نیست. این جمله **مرحبا بك** خداوند هم می‌تواند اعطای کلید هستی و مفتاح وجود و موجود باشد که از ناحیه معبود به این کلمه محمود ارازانی می‌شود.

-: مهدی ما **مرحبا بك**، همه چیز در اختیار توست با وسعت و سهولت.

بی‌جهت نیست که پدر بزرگوارش در همین شرایط در حقش فرمود:

لَمَّا وَلَدَ الصَّاحِبِ.

این هم توضیحی نسبت به آنچه متعلق به خود آن وجود مقدس است اما آنچه به واسطه طفیل او به دیگران مربوط می‌شود جمله بعد است؛ **بك اعطى و بك اعفو و بك اعذب** در ادبیات خواننده‌ایم که تقدیم **ما حقه التأخیر یفید الحصر و الاختصاص**، مقدم داشتن هر چیزی که جایش در کلام و سخن مؤخر است افاده حصر و اختصاص می‌نماید. مانند **ایاک نعبد و ایاک نستعین** که مفعول مقدم شده و از آن، حصر عبودیت و بندگی، و اختصاص استعانت و کمک جویی از حق متعال استفاده می‌شود؛ فقط تو را عبادت کرده و فقط از تو کمک می‌جوییم.

در این سه جمله هم این چنین است: **اعطى بك، اعفو بك، اعذب بك** گفته نشده: عطا و عفو و عذابم به واسطه توست. بلکه کلمه **بك** که متعلق به سه فعل عطا و عفو و عذاب است مقدم شده و

چنین معنایی از آن استفاده می شود که: فقط و فقط به واسطه تو عطا و عفو و عذاب می نمایم. محور عطا و بخشش من، ملاک عفو و گذشت من و موجب عذاب من فقط تو هستی که در هر کدام معنای مناسب با خودش مورد نظر است،

چون یک کلمه بك است که سه مرتبه تکرار شده، جارو مجروری است متعلق به محذوف که شاید محبت و دوستی در جمله اول و دوم و بغض و دشمنی در جمله سوم مناسب باشد: فقط در سایه دوستی تو عطا می کنم و فقط به خاطر محبت تو عفو می نمایم و فقط در زمینه عداوت و دشمنی با تو عذاب می نمایم.

با توجه به این که ماده عطی وقتی به باب افعال می رود بدون حرف جر دو مفعولی است و حرف جر اگر آمد مفعول به واسطه می شود، در جمله نخست بك اعطی می توان گفت که مفعول اول و دوم در جمله ذکر نشده فقط به واسطه تو عطا می کنم، که را و چه را؟ به که و چه؟ و باز همان گونه که در ادب آموخته ایم حذف متعلق دلیل عموم است می توان گفت: چون در این جمله مفعول اول و دوم اعطی ذکر نشده و فقط مفعول به واسطه که بك است، آمده این حذف نشانه عموم عطا است؛ از جهت مفعولی فقط به واسطه تو عطا می کنم، به انسان ها، به حیوان ها، به نباتات، به جمادات، به موجودات سفلی، به عناصر علوی، به فرشتگان، به جنیان، همه و همه مشمول این جمله هستند. محور عطای من تو هستی، به هر کس که شأنیت عطاگیری داشته باشد، هر که باشد به واسطه تو عطا می کنم. چه چیز عطا می کنم؟ باز ذکر نشده، هر چیزی که شأنیت

اعطا داشته باشد و بشود عطا کنم به واسطه تو عطا می کنم؛ هستی و وجود، رزق و روزی، عافیت و تندرستی، سعادت و نیکبختی را همه و همه به واسطه تو عطا می نمایم. بنابراین هر کس هر چه از من می خواهد باید به واسطه تو بخواهد، چرا که تو محور هستی و مدار، مدیر هستی و مدبّر.

حدیثی که از مرحوم مسعودی در معراج مولود نیمه شعبان آوردیم و شرح و توضیحش را با استمداد خود آن مسافر سرادق عرش نگاشتیم با تفصیل بیشتری در هدایه حسین بن حمدان حُضینی، که از قدمای اصحاب ما و متوفی سال ۳۵۸ هجری است^۱ نقل شده است، گوید:

حضرت عسکری علیه السلام فرمود:

لَمَّا وَهَبَ لِي رَبِّي مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَرْسَلَ مَلَكَيْنِ فَحَمَلَاهُ
إِلَى سَرَادِقِ الْعَرْشِ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ
لَهُ: مَرْحَبًا بِكَ عَبْدِي لِنَصْرَةِ دِينِي وَإِظْهَارِ أَمْرِي وَ مَهْدِيَّ
عِبَادِي أَلَيْتَ أَنْتَى بَكَ آخِذٌ وَ بَكَ اعْطَى وَ بَكَ اغْفَرَ وَ بَكَ
اعْذَبَ، أَرَدَدَاهُ إِلَيْهَا الْمَلِكَانَ عَلِيَّ ابْنَهُ رَفِيقًا وَ ابْلِغَاهُ أَنَّهُ
فِي ضَمْنِي وَ كُنْفِي وَ بَعِينِي إِلَى أَنْ أَحَقَّ بِهِ الْحَقُّ وَ ابْدَلِ
الْبَاطِلَ وَ يَكُونِ الدِّينَ لِي وَاصِبًا.^۲

آن گاه که پروردگار من به من مهدی این امت را ارزانی فرمود دو فرشته فرستاد که او را به سرادق عرش بردند و در برابر خدای

۱- طبقات اعلام الشيعة، نوابغ الرواة في رابع المآت / ۱۱۲.

۲- مدينة المعاجز / ۵۸۹، بحار الانوار / ۵۱ / ۲۷، باختلافی در بعضی کلمات.

عزّ و جلّ قرار دادند. خدا به او فرمود: مرحباً بك بنده من برای نصرت و یاری دین من و اظهار و آشکار نمودن امر و فرمان من و مهدی و هدایت‌گر بندگان من. سوگند یاد نموده‌ام به درستی که من فقط به خاطر تو مؤاخذه کنم و به خاطر تو عطا کنم و به خاطر تو ببخشم و به خاطر تو عذاب نمایم. ای دو ملک؛ او را برگردانید به پدر بزرگوارش برگرداندنی نرم و آرام و همراه با رفیق و مدارا و به او ابلاغ نمایید که فرزندش در ضمانت و حفظ من و در کنف حمایت و حراست من و به دیده عنایت من است تا به وسیله او احقاق حق نموده و باطل را از بین ببرم و دین پیوسته از آن من باشد.

اگر بخواهیم توضیحی در جملات اضافی این حدیث بیاوریم مثنوی هفتاد من کاغد شود لذا از بیان اسرار و رموز آن چشم پوشیده و به همانچه در بیان نقل مسعودی آوردیم، بسنده می‌کنیم؛

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

در هر حال با آنچه در این احادیث آمده و مورد گفتگوی حق تعالی با عبد مطلقش، مولود نیمه شعبان قرار گرفته، بزم قرب خاتمه یافته و مجلسی که در خلوتکده راز و سراپرده اعزاز و سرادق ابراز منعقد شده بود، پایان پذیرفت و نوزاد را به دامان مادر و آغوش پدرش برگرداندند. مادر مکرّمه‌اش جناب نرجس خاتون در این میان سخت حزین و غمین بود و از دوری فرزند اشک می‌ریخت. حضرت عسکری علیه السلام به او فرمود: آرام باش که بر او آشامیدن شیر

جز از سینه تو روانیست و به زودی نزد تو بر می گردد همان گونه که حضرت موسی به مادرش برگشت و این است کلام خدای عز و جل: **فرددناه الی امه کی تقر عینها و لا تحزن**^۱ ما موسی را به مادرش برگرداندیم تا دیده اش به دیدار او روشن شده و حزین و غمین نباشد.^۲

آری، کلیم خدا موسی به مادرش برگشت و جز از سینه او شیر نیاشامید. مولود نیمه شعبان هم به زودی به آغوش نرجس خاتون مراجعت نمود و مادر آرام گرفت. ولی شیرخواره سیدالشهدا علیه السلام و طفل رضیع امام حسین به دامن مادرش جناب رباب برگشت. خوب است سطور پایانی این فصل را با ابیاتی در سوگ و مرثیه آن شیرخواره که اشک و خون از دیده نوزاد نیمه شعبان، شیرخواره نرجس خاتون بیرون آورده خاتمه دهیم. ما هم به آن وجود مقدس تأسی کرده، بنالیم و بگرییم و با اشک و ناله فرجش را از خدایش بخواهیم.

ای طایر قدوسی لاهوت پر مادر

با جلوه طاووسی رفتی زبر مادر

ای نوثر مادر رخشان گهر مادر

لاهورت پر مادر یاقوت تر مادر

دوشینه به مهد ناز هی یا حق و هوگفتی

از هممه بادادار اسرار مگوگفتی

۱-سوره قصص / ۱۳.

۲-کمال الدین ۴۲۹ باب ۴۲ ح ۲.

از حال زبان حال خشکی گلوگفتی
خونابه روان کردی از چشم تر مادر
جانا که تو را آموخت قنداقه کنی پاره
وان گه به سوی مقتل غلطی تو ز گهواره
تا خون دلت جوشد از حلق چو فواره
فواره خون سازد جیحون بصر مادر
ای از دو جهان بسته با کار قضا چونی؟
ای نوگل نورسته با خار جفا چونی؟
ای بلبل پر بسته با آه و نوا چونی؟
تاگردن تو کج شد کج شد کمر مادر
چسان بینم گلوی پاره تو
به این حالت کنم نظاره تو
چسان بی تو روم در خیمه مادر
که بینم بی تو من گهواره تو^۱

سومین بخش

میتا حکم کد

خانہ آسمانی مولود نیمہ شعبان

این فصل متضمّن یکی دیگر از خصائص مولود نیمه شعبان است که پس از ولادتش تحقق یافته و روایاتی که بیانگر آن می باشد در سه کتاب از کتاب های کهن و معتبر آمده است: یکی غیبت نعمانی، یعنی همان کتاب نفیسی که اثر خامه مفسر و محدث جلیل القدر مرحوم محمد بن ابراهیم بن جعفر ابو عبدالله الکاتب النعمانی ابن ابی زینب، که ظاهراً در نیمه اول قرن چهارم هجری می زیسته و از ثقة الاسلام کلینی و علی بن بابویه پدر بزرگوار مرحوم صدوق فراوان حدیث آورده است.^۱

دیگری اثبات الوصیة اثر گران قدر و پر بار مرحوم علی بن الحسین بن علی ابوالحسن المسعودی الهذلی متوفی ۳۴۶ صاحب کتاب مروج الذهب.^۲

و سومین کتاب غیبت شیخ طوسی - اعلی الله مقامه الشریف - است که آن را در سال ۴۴۷ بعد از گذشت صد و نود و یک سال از ولادت حضرتش^۳ برای پاسخ گویی به شبهات معاندین نسبت به آن وجود

۱- نوابغ الرواة فی رابع المائة / ۲۳۰.

۲- نوابغ الرواة فی راجع المائة / ۱۸۲.

۳- غیبت شیخ طوسی / ۷۸.

مقدس نگاشته است.^۱

ابتداءً متن حدیث را بیاوریم و سپس در مقام توضیحش برآیم. نعمانی به سند خودش از مفضل از حضرت صادق علیه السلام چنین آورده است:

انّ لصاحب الامر بیتاً يقال له بيت الحمد فيه سراج يزهر
منذ يوم ولد الى ان يقوم بالسيف لا يطفى.^۲

مسعودی آن را از حضرت باقر علیه السلام چنین نقل نموده است:

لصاحب هذا الامر بيت يقال له بيت الحمد فيه سراج
تزهر منذ يوم ولد الى ان يقوم بالسيف.^۳

مرحوم شیخ طوسی هم همین روایت را با ذکر سند از سلام بن ابی عمیره از حضرت باقر علیه السلام آورده است.^۴ معلوم می شود این حدیث شریف از حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام هر دو نقل شده است. راوی روایت از امام پنجم علیه السلام سلام بن ابی عمیره است و آورنده خبر از حضرت صادق علیه السلام مفضل بن عمر است. ترجمه و مفاد حدیث این است:

صاحب این امر خانه ای دارد که به آن بیت الحمد گویند و در آن خانه از روزی که حضرتش به دنیا آمده چراغی روشن است و تا روزی که قیام به شمشیر نماید خاموش نشود.

در توضیح این زیبا حدیث و نمونه روایت سخنی از بزرگانمان

۱- غیبت شیخ طوسی / ۲.

۲- غیبت نعمانی ۲۳۹ باب ۱۳ ح ۳۱.

۳- اثبات الوصیه / ۲۰۵.

۴- غیبت شیخ طوسی / ۲۸۰.

ندیده‌ام و آنچه می‌آورم احتمالی است که به نظر رسیده و امید است که از خطا و خلل مصون باشد.

بیت الحمد چیست و کجاست و چه خصوصیتی دارد؟ در روایات رسیده یک مورد دیگر بیت الحمد یافت می‌شود. که آن را خاصه و عامه نقل کرده‌اند.

مرحوم کلینی - اعنی الله مقامه - از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که حضرت از پیامبر اکرم آورده است که فرمود:

اِذَا قُبِضَ وَلَدُ الْمُؤْمِنِ - وَاللَّهُ اعْلَمُ بِمَا قَالَ الْعَبْدُ - قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ: قَبَضْتُمْ وَلَدَ فُلَانٍ؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، رَبَّنَا. قَالَ فَيَقُولُ: فَمَا قَالَ عَبْدِي؟ قَالُوا: حَمْدُكَ وَاسْتِرْجَاعُ فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: اخَذْتُمْ ثَمْرَةَ قَلْبِهِ وَقَرَّةَ عَيْنِهِ فَحَمَدَنِي وَاسْتِرْجَعَ، ابْنُوا لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَسَمَّوْهُ بَيْتَ الْحَمْدِ.^۱

آن‌گاه که فرزند بنده مؤمن قبض روح شود و از دستش برود - در حالی که خداوند بهتر می‌داند آن بنده چه گفته است - به فرشتگان می‌گوید: فرزند فلان بنده مرا قبض روح نمودید؟ گویند: آری، پروردگار ما به آنان می‌گوید: بنده من چه گفت؟ عرض می‌نمایند حمد و سپاس تو را به جا آورد و کلمه استرجاع - انا لله و انا اليه راجعون - بر زبان راند. خداوند به آنان می‌گوید: ثمره قلب و روشنی دیده بنده مرا از او گرفتید و او سپاس مرا آورد و استرجاع نمود، برای جبران و پاداش این گفتار و رفتارش

خانه‌ای برای او در بهشت بنا نماید و آن را بیت‌الحمد بنامید.

و همین مضمون را مرحوم شهید ثانی از طرق عامه از عبدالله بن قیس - نام ابوموسی اشعری است - از پیامبر اکرم آورده است.^۱

شاید تأمل در این حدیث بتواند ما را در فهم روایت مورد بحث که بیت‌الحمد مولود نیمه شعبان است کمک نماید.

این حدیثی که آوردیم می‌گوید: وقتی خداوند شیرۀ جان و ثمرۀ وجود و روشنی چشم بنده‌اش، که فرزند است، از او گرفت و او در کنار این عمل نه تنها صبر نمود، بلکه حمد و سپاس حق آورد و ملکیت و مملوکیّت خودش را نسبت به حقّ متعال با گفتن **أنا لله و اقرار به مرگ و بازگشت را با آوردن **أنا الیه راجعون** اظهار نمود، این صبر و سپاس و تحمل و حمد در برابر مصیبت از دست دادن فرزند، او را به این مقام می‌رساند که برای او بیت‌الحمد در بهشت بنا می‌نمایند. حدیث مورد بحث می‌گوید: برای صاحب این امر، حضرت صاحب الامر علیه السلام بیت و خانه‌ای است که به آن بیت‌الحمد می‌گویند؛ چرا چنین نباشد در حالی که آن وجود مقدّس همه روزه شاهد از دست دادن فرزندان بسیار بوده و هست و خواهد بود و بنابراین از هر کسی اولی و شایسته‌تر به بیت‌الحمد است.**

ممکن است عزیزانی که این نوشته را می‌خوانند از این جملات دچار شگفتی و تعجب شوند که چگونه آن حضرت همه روزه شاهد این امر است. با توضیحی که می‌آوریم رفع تعجب خواهد شد.

۱- مسکن الفؤاد عنه فقد الاحبة و الاولاد / ۲۹، بحار الانوار / ۸۲ / ۱۱۹.

آخر مگر نه این است که امام علیه السلام به منزله پدر برای رعیت است آن هم چه پدر مهربانی، مهربان تر از از هر والد مشفق و پدر با محبتی - و همه دوستان او به منزله فرزندان آن حضرت هستند؟ مگر نه این است که همه روزه در اطراف و اکناف عالم جمعی از دوستان حضرت دچار آسیب و حادثه شده و به زندگی آنان خاتمه داده می شود و داغ مرگ کشته شدن این فرزندان بر دل آن پدر مهربان می نشیند و جز صبر و سپاس و حمد و استرجاع از آن وجود مقدس چیزی ظهور و بروز پیدا نمی کند؟ السلام عليك حين تحمد و تستغفر.

در همین ایام یکی از آشنایان که از مملکت دیگری آمده بود نقل می کرد که روز چهاردهم ماه شعبان به منزل یکی از شیعیان رفتم تا او را برای مجلس نیمه شعبان دعوت نمایم. او کسی بود که مدتی در زندان دشمنان گرفتار آسیب و شکنجه شده بود و برای من نقل کرد که ابتداءً وقتی شکنجه می دیدم و مرا تازیانه می زدند به آقا امام عصر علیه السلام متوسل می شدم و فریاد می کردم ولی پس از مدتی ترک نمودم و دیگر هر چه آزار و شکنجه می دیدم چیزی نمی گفتم و ملتجی به حضرتش نمی شدم. جهتش این بود که شبی حضرت را در عالم رؤیا زیارت نمودم و به محضر باهر النورش شرفیاب شدم حضرت پشت مبارکش را به من نشان دادند و فرمودند: هر وقت تو را تازیانه می زدند و تو به من متوسل می شدی من بدنم را سپر قرار می دادم. آثار تازیانه ها را بر بدن شریفشان مشاهده نمودم. از دیدن این منظره و شنیدن این گفتار بسیار شرمنده شدم و از آن به

بعد هر چه شکنجه می دیدم چیزی اظهار نمی کردم و توسل نمی جستیم. راستی اگر چنین است که غم دوستانش غم اوست و رنج محبتش رنجش اوست و قتل و شکنجه آنها مصیبت و آزار اوست. و متقابلاً شادی و سرور خاطر دوستانش موجب سرور و شادی آن وجود مقدس است باید خیلی مراقب بود که نکند خاطر خطیرش را محزون و دل شریفش را در سایه رنجش دوستانش غمین کرده باشیم.

غصه اش غصه من بود و غمش اندوهم

زغم و رنج پسر قلب پدر اخگر بود

چون پدر شادی و خوشحالی ما را می دید

شاد می گشت و رخس همچو گل احمر بود^۱

باید گفت چنین آقایی از همه خلق اولی به بیت الحمد است، مضاف بر این که ممکن است کلمه بیت الحمد که در روایت مربوط به امام عصر علیه السلام آمده با بیت الحمدی که در حدیث مرگ فرزند ذکر شده کاملاً متفاوت باشد. و این دو بیت الحمد فقط در اسم تشابه داشته باشند و تفاوت میان آن دو، به مقدار تفاوت آن وجود مقدس با دگران باشد؛ آن مقدار تفاوتی که میان حضرتش با دیگر آبا و پدران موجود است - که فوق درک ماست - میان آن بیت الحمد و این بیت الحمد هم یافت می شود، به همان قیاس نیز میان صبر و سپاس آنان و حلم و حمد آن حضرت اختلاف هست.

آنچه تا به حال آوردیم یک روی سکه و یک جهت مطلب است.

جهت دومی که می‌توان به عنوان توضیح روایت بیان نمود این است که دین خدا، قانون خدا، احکام خدا، شریعت حضرت سید المرسلین و مرام و مکتب ائمه هداة مهدیین علیهم‌السلام در نظر شان از هر فرزند عزیزتری عزیزتر است و به همین جهت عزیزان خود را فدای بقای آن می‌نمایند. سیدالشهدا علیه‌السلام با آن علاقه‌ای که به نور دیده‌اش علی بن الحسین آقا علی اکبر علیه‌السلام دارد فوراً به پسر رخصت میدان رفتن می‌دهد؛ چون هر چه این پسر را دوست دارد خدای این پسر، دین خدای این پسر، کتاب و قانون خدای این فرزند را بیشتر دوست دارد، لذا باید علی من فرزند عزیز من میوه دل و ثمره فؤاد من فدای خدا و دین خدا و شریعت خاتم الاوصیاء شود.

سرو ناز چمن باغ ولایی ولدا

یوسف گمشده آل عبایی ولدا

اسمعیلی تو و قربان خدایی ولدا

گل پرپر شده کرب و بلایی ولدا^۱

و حتی حلقوم نازک شیرخواره‌ام را ناوک تیر بدرد ولی دین خدا سالم بماند.

خون گلوی طفل نه ایثار را ببین

آن گل نخورده آب و به گلچین گلاب داد

هم عندلیب پرسد و هم باغبان به اشک

آبی به گل نداد چرا گل به آب داد

او خنده کرد و عالم از این خنده گریه کرد

آبی ندید و آب به چشم سحاب داد^۱

گویا زبان حال همه اولیا در این فداکاری‌ها و از خود گذشتگی‌ها

این بوده:

بشکست اگر دل من به فدای چشم مستت

سرخم می سلامت شکنند اگر سبویی^۲

اگر چنین است - که واقعاً هم چنین است - خوب است در این جا توقفی بنماییم و قدری بیندیشیم شما را به خدا سوگند، از روز ولادت آن وجود مقدس تا امروز چقدر از این عزیزترین فرزندان آن عزیز همه عزیزان کشته شده و از بین رفته‌اند؟ و پیوسته از بین می‌روند.

هر دم از این باغ بری می‌رسد تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد

گاهی که در روایات می‌خوانیم در فاصله کوتاه طلوع فجر تا طلوع شمس بنی اسرائیل هفتاد پیامبر را کشتند سپس در بازارها نشسته و به خرید و فروش پرداختند گویا کاری نکرده‌اند^۳ تعجب می‌کنیم. ولی هیچ فکر کرده‌ایم که شاید چه بسا خود ما هم از همین قبیل افراد باشیم که در فاصله کوتاهی به هستی بسیاری از فرزندان امام عصر علیه السلام خاتمه می‌دهیم و با از بین بردن قوانین شریعت و احکام مسلمة اسلامی، آن هم به اسم اسلام، عزیزترین فرزندان حضرتش را می‌کشیم و نابود می‌کنیم و آن پدر مهربان در پس پرده

۱- چراغ صاعقه / ۲۵۲.

۲- روضة رضوان - دیوان فصیح الزمان رضوانی شیرازی / ۵۳.

۳- موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام / ۳۰۸.

غیبت شاهد این قتل‌ها و جنایت‌ها می‌باشد؟ راستی شرم‌آور است و بسیار بی‌حیای است.

به خود آن وجود مقدس سوگند، گاهی آن چنان از خود بی‌خود می‌شوم که می‌خواهم فریاد بزنم و قالب تهی کنم. ادعا ندارم که آدم خوبی هستم. نه، آدم بدی، خیلی هم بد، ولی بد بودن یک فرد امری است و به اسم دین جامعه را به بی‌دینی کشاندن و محیط را آلوده نمودن امر آخر. برای کاری به یک مؤسسه غیردولتی در مرکز شهر مقدس مشهد مراجعه نمودم. تمام کارمندان مؤسسه به جز یک نفر که در دکه صندوق نشسته بود زن بودند. آن هم با چه وضعی. نه کار کاری بود که اختصاص به زنان داشته باشد، نه محیط محیطی چنان، و مراجعین هم نوعاً زائرین قبر حضرت رضا علیه السلام. آخر هر چیزی حدی دارد. یعنی این قدر دین بی‌در و دروازه است؟ این قدر شریعت یله و رها و بی‌ضابطه است؟ این قدر قانون خدا و مقدسات بی‌کس و مظلوم است؟ نمی‌دانم.

کلاه خود را قاضی کنیم قدری به خود آییم و بیندیشیم کدام یک از فرزندان امام عصر علیه السلام را باقی گذراده و احترام می‌نماییم؟ اگر گاه و بی‌گاه هم نام مقدسش را به میان می‌آوریم باز برای آن است که از این نمذ کلاهی عایدمان گردد. چه جواب خواهیم گفت و با چه رویی او را دیدار خواهیم نمود؟ از که بگوییم و از کجا بنالیم؟ همان بهتر که از خود بگوییم که همه مرزها را شکستیم و همه حریم‌ها را هتک نمودیم. به اسم اسلام ناب، ناب‌های^۱ زهرآگین به دین نزدیم؟

به اسم ولایت، ولایت آن وجود مقدس را خدشه دار نکردیم؟
 به اسم حمایت از اقتصاد اسلامی، ربا را حتی به گوشه صندوق
 پیرزن‌ها نکشانندیم و گردوگند رباخواری را به دامن همه نریختیم؟
 خوب است به این حدیث توجه کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
 فرمود:

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَكَلَ الرَّبَا فَمَنْ لَمْ
 يَأْكُلْ أَصَابَهُ مِنْ غِبَارِهِ.^۱

زمانی بر مردم بیاید که کسی باقی نماند جز اینکه ربا بخورد و اگر
 نخورد گرد و غبارش به او برسد.

حلال که مدت‌ها بود فاتحه‌اش خوانده شده بود شبهه را هم از
 بین بردیم و شد حرام بین. به اسم پرورش فکر و بالا بردن میزان
 اندیشه‌ها و شکوفایی بخشیدن به استعدادها جمع کثیری، به
 خصوص نسل جوان را به قمار و فساد نکشانندیم و به بازی‌هایی که
 سلف صالح ما از بردن نامش شرم داشتند، سرگرم ننمودیم؟ باز
 خوب است به این سخن توجه داشته باشیم:

از جمله علائم آن باشد که بازار قمار بازان رواج تمام گیرد و
 جماعت مقامران و اشیاع ایشان بسیار گردند و آموختن نرد و
 شطرنج از مواجب دانند ... نصیحت: ای عزیز من هوش دار و از
 آیه افحسبتم انما خلقناکم عبثاً یادار و یقین بدان که فردا از
 این نرد با تو نبرد خواهند کرد و از این شطرنج شطری از رنج به

۱ - مجمع‌البیان ۲ / ۳۹۱ و در جامع‌الصغیر سیوطی ۲ / ۴۴۴ به تعبیر لبأئین علی الناس
 زمان لایبقی منهم احد آمده است.

تو خواهند رسانید که وقتی آن نازنین چاربالش آفرینش و آن چشم و چراغ جهان دانش و بینش بی آن که او را قصد چیزی بود یا نیت طاعتی داشتی انگشتی در انگشت مبارک بگردانیدی از جناب لم یزل و لا یزال این خطاب بدو نازل شدی افحسبتم انما خلقناکم عبثاً با تو که شب و ورز به نرد باختن و شطرنج آموختن عمر ضایع کنی چه خواهد فرمود.^۱

به اسم نظم بخشیدن به حوزه‌ها، نظام دیرینه مقدّسش را بر باد ندادیم و فقه جواهری را از یاد نبردیم؟
به اسم حجاب اسلامی، بی حرمتی و بی احترامی را حتی در مشاهد مشرفه به ارمغان نیاوردیم؟ و به اسم آزادی، بندگی شهوت و شیطان تحصیل نمودیم؟ بگذریم.
تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل: **تلك شقشقة هدرت ثمّ قرّت.**^۲

آیا این‌ها و غیر این‌ها که از بین بردیم فرزندان واقعی و حقیقی امام زمان علیه السلام نیستند؟ کسی یک فرزندش از دستش می‌رود و داغ یک پسر می‌بیند صاحب بیت‌الحمد می‌شود، این آقای که پیوسته یکی پس از دیگری فرزندان‌ش به دست دوستانش از دستش می‌رود صاحب چه بیت‌الحمدی باید باشد؟ آری،

لصاحب هذا الامر بیت یقال له بیت الحمد

این چه بیت‌الحمدی است!؟

۱- العبقری الحسان (النجم الازهر) ۶۱/۲.

۲- نهج البلاغه خطبه سوم خطبة شقشقیه.

دانه فلفل سیاه و خال مه رویان سیاه

هر دو جان سوزند اما این کجا و آن کجا؟

بیت الحمد این آقا با همه بیت الحمد ها فرق دارد، به همان نسبت که خودش با همه فرق دارد که نمی توانیم میزانش را بفهمیم تنها به یک خصوصیت آن که در همین حدیث آمده اشاره می کنیم:

فیه سراج یزهر منذ یوم ولد الی ان یقوم بالسیف لا یطفئ.

در بیت الحمد او از روز ولادتش چراغی نور افشانی دارد که تا روز قیامش خاموش نمی شود. زَهْرَ را در لغت به تَلَأُو و اضائه، روشنگری و نور افشانی معنی کرده اند.^۱

چراغی که در بیت الحمد آن وجود مقدس است چراغی است که

تَلَأُو و نور افشانی دارد، معنای این جمله چیست؟

در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ چنین رسیده است:

قلب المؤمن اجرد فیه سراج یزهر.^۲

دل مؤمن اجرد است و برهنه و خالی، در آن چراغی است که

پیوسته نور افشانی دارد.

اجرد که در این حدیث شریف صفت قلب مؤمن قرار گرفته در

لغت به معنای خالی از مو و کامل و خالی از نقص و زمینی که در آن

چیزی نروئیده آمده است.^۳ که نوع این معانی از جهتی می تواند در

این حدیث نبوی مقصود باشد و قلب مؤمن اجرد است کنایه از

صاف و پاک بودن و خالی و عاری بودن از هر شائبه ای است، که

۱- المنجد: زهر.

۲- بحار الأنوار ۵۹ / ۷۰.

۳- المنجد: جرد.

ابن اثیر به این حقیقت تصریح نموده است.

ای، لیس فیہ غلّ و لا غشّ فهو علی اصل الفطرة فنور
الایمان فیہ یزهر.^۱

یعنی در قلب مؤمن هیچ غلّ و غشّ نیست و بر اصل فطرت
اولیه باقی بوده لذا نور ایمان در آن تابش و درخشش دارد.

از این حدیث استفاده می شود که جمله سراج یزهر کمالی است
برای قلوب اهل ایمان و دل های مؤمنین.

روایت مورد بحث می گوید در بیت الحمد مولود نیمه شعبان
سراج یزهر است معلوم می شود بیت الحمد آن وجود مقدّس هم
پایه و هم وزن قلب مؤمن می باشد که شاید فهم این جمله حدیث
نیاز به کند و کاو و دقت و تأمل بیشتری داشته باشد و بتوان از جمله
آیه نور: **یهدی الله لنوره من یشاء** که در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام به آن
وجود مقدّس تفسیر شده است کمک گرفت.^۲

آخرین جمله روایت مبدء و منتهایی است که برای آن سراج و
چراغ روشن ذکر شده است؛ چراغی است که از روز ولادت
حضرتش در آن بیت روشن شده و تا روز ظهور موفور السرورش،
باقی می باشد و تلالؤ و نور افشانی دارد. این چه چراغی است و ماده
اولیه ضوء و روشنی آن چیست که از طلوع فجر نیمه شعبان سال
۲۵۵ هجری روشن شده و تا امروز تابش و درخشش باقی است؛
یعنی ۱۱۶۶ سال است که این سراج، زهرویت و نور بخشی دارد تا
روز ظهور و قیام حضرتش، که خدا می داند چه روز و زمانی است،

۱- النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۱ / ۲۵۶: جرد.

۲- تفسیر برهان ۳ / ۱۳۷.

روشنی و فروغ آن ادامه دارد. روشنگر این چراغ باید کسی باشد که بوده و هست و خواهد بود و آن جز ذات قدّوس الهی کسی نیست و آنچه مایهٔ ادامهٔ تلالؤ آن سراج گردیده باید چیزی باشد که بقا داشته و از بین نرود، و آن جز استضاءه از نور الله نور السموات و الارض چیزی نیست؛ چون این سراج در بیت‌الحمدی است که متعلق به مظهر یهدی الله لنوره من یشاء است و نور یهدی الله لنوره من یشاء مستفاد از نور الله نور السموات و الارض است. در طول این مدّت فروغ آن سراج بیت‌الحمد پیوسته در دل آن دسته از اهل ایمان که صاحبان قلوب جُرد و ارباب دل‌های خالی از غشّ و عاری از غیر او بوده‌اند روشنگری و تلالؤ داشته است و در عصر غیبتش روز و شبی نگذشته که پرتویی از آن سراج زاهر بیت‌الحمدش در بیت‌الحمد جمعی از دوستانش که خانهٔ دلشان مخصوص آن دلدار است جلوه نکرده باشد، آن هم چه جلوه‌ای.

در دل متجلی شد آن دلبر روحانی

خورشید ازل سرزد زین مشرق نورانی

مفتاح شهود آمد سر حلقهٔ جود آمد

سلطان وجود آمد در عالم امکانی

گفتم برهان ما را زین بادیهٔ حیرت

برداشت نقاب از رخ شد اوّل حیرانی

سرمایهٔ قوت است این قوت جبروت است این

سرّ ملکوت است این در کسوت انسانی^۱

و شاید سرّ این که غایت و نهایت این سراج بیت‌الحمد روز ظهور حضرتش ذکر شده این باشد که از آن روز جلوه آن سراج منیر و آن چراغ تابان در صحنه هستی و عالم وجود منعکس گردیده، همه مردم به نور آن سراج یزهر مستغنی از سایر انوار ظاهری می‌گردند و در واقع روز ظهور حضرتش روز خاموش شدن آن چراغ نیست بلکه روز توسعه فروغ و احاطه نور افشانی آن سراج است که باز این جمله حدیث هم نیازمند دقت و تأمل بیشتری است و آنچه با استعانت از آن وجود مقدس آوردیم احتمالی است که می‌تواند فتح بابی در زمینه این دسته از معارف برای اهل معرفت باشد.

خوب است با آوردن غزلی این فصل را خاتمه دهیم.

این زمان یارب مه محمل نشین من کجاست؟

آرزو بخش دل اندوهگین من کجاست؟

جانم از غم بر لب آمد آه از این غم چون کنم؟

باعث خوشحالی جان غمین من کجاست؟

ای صبا یاری نما اشک نیاز من ببین

رنجه شو بنگر که یار نازنین من کجاست؟

دور از آن آشوب جان و دل دگر صبرم نماند

آفت صبر و دل و آشوب دین من کجاست؟

محنت و اندوه هجران کشت چون وحشی مرا

مایه عیش دل اندوهیگن من کجاست؟^۱

آخرین بخش

مراسم روز سوّم تا روز بیستم

ولادت

بعضی از روزها در همه جریانات حائز اهمیت خاص است از جمله روز سوم و روز هفتم در مراسم ولادت که از گوشه و کنار آثار رسیده هم عنایت شریعت و اهتمام آئین و مذهب به آن روزها به خصوص روز هفتم استفاده می شود. فقیه سترک مرحوم شهید اول گوید: احکام اولاد اموری است از جمله: عقیقه و حلق و تراشیدن موی سر و ختان و سوراخ کردن گوش که همه در روز هفتم انجام می شود.^۱

از احادیثی که بیانگر وقایع پس از میلاد مولود نیمه شعبان، حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می باشد استفاده می شود که در روز سوم و هفتم ولادت حضرتش مراسم خاصی در بیت الشرف پدر بزرگوارش امام یازدهم حضرت عسکری علیه السلام نسبت به آن وجود مقدس فراهم آمده است.

در روز سوم دو جریان واقع شده است یکی در اندرون خانه و دیگری در بیرونی منزل. ماجرای درون خانه را از جناب حکیمه خاتون بشنویم، همان بانوی معظمه ای که مطالب بسیاری از مراسم

ولادت حضرتش برای ما نقل نمود و به راستی حق بزرگی از این جهت بر همه دوستان حضرتش دارد. گوید:

در روز سوم ولادت فرزند برادرزاده‌ام اشتیاق دیدار آن ولی پروردگار در درون دلم شدت یافت، برای ملاقاتشان شرفیاب شدم. ابتداءً به حجره نرجس خاتون رفتم. دیدم آن بانوی محترمه در بستر نشسته و لباس زرد رنگ بر تن دارد در حالی که عصابه و دستمالی هم به سر بسته است. سلام کردم و به گوشه حجره توجهی نمودم. گهواره‌ای دیدم که بر آن پارچه‌های سبزی افکنده بود. به طرف مهد رفتم پارچه‌ها را برداشتم.

فاذا انا بولی الله نائم علی قفاه غیر محزوم و لا مقموط،
ففتح عینه و جعل یضحک و یناجینی باصبعة فتناولته و
ادنیته الی فی لاقبله فشممت منه رائحة ما شممت قطاً
اطیب منها.

ناگهان چشمم به ولی الله افتاد که به پشت خوابیده در حالی که باز بود و قماط و قنذاقی نداشت. چشم گشود و شروع کرد به خندیدن و با انگشتان مبارکش با من نجوی می‌نمود و حرف می‌زد. او را برداشتم برای بوسیدن نزدیک لب آوردم. آن چنان بوی خوشی استشمام نمودم که بویی خوش‌تر از آن به مشامم نرسیده بود. پدر بزرگوارش مرا صدا زد فرمود:

یا عمّتی هلمّی فتای الی عمه جان، جوان مرا نزد من آر.

نور دیده را خدمت پدر بزرگوارش بردم و نظیر آنچه در روز اول ولادت از رفتار و گفتار میان پدر و پسر اتفاق افتاده بود واقع شد.

مراسم روز سوم تا روز هفتم ولادت * ۱۰۵

نوزاد را از پدر گرفتم در حالی که می فرمود: پسر من تو را سپردم به آن که مادر موسی فرزندش را به او سپرد.

کن فی دعة الله و کنفه و جواره در آسایش و پوشش و پناه حق تعالی باش.

و فرمود: عمه جان او را به مادرش برگردان و خبر این مولود را مخفی بدار و برای کسی بازگو مکن تا آن گاه که زمان آن فرا رسد و آنچه خدا خواهد محقق گردد. پسر را نزد مادرش بردم و با آنان وداع نموده، مراجعت کردم.^۱

گاهی انسان غبطة بعضی افراد را می خورد که به سعادت رسیده و توفیقی شامل حالشان شده است ولی گاهی سعادت و توفیق آن قدر عظمت دارد که جا دارد همه فرزندگان عالم هستی، که خود مغبوط خلق هستند و دیگران غبطة آنان را می خورند، آرزوی رسیدن به آنچه او رسیده، داشته باشند. از جمله چنین افراد جناب حکیمه خاتون است. در نوشته قبل - حدیث شب میلاد - قسمتی از خصائص این بزرگ بانو را نگاشتیم و در این جا اشارتی دگر می آوریم.

چه سعادت نصیب حکیمه خاتون شده که از لحظه ولادت مولود نیمه شعبان پیوسته توفیق زیارت و دیدار آخرین در درانه صدف آفرینش را پیدا نموده و این سعادت تا پایان عمر قرین او بوده است و همین بانو است که مکرر پسر را به محضر پدر بزرگوارش می برد و در روز سوم ولادت هم به چنین کرامتی نائل

۱ - غیبت شیخ طوسی / ۱۴۳، بحار الانوار / ۵۱ / ۱۹.

آمده است که ولیّ الله عمّه گرامی اش را با خنده پذیرا گردیده، در مقام نجوی با او بر آید.

در این جریان نکاتی قابل توجه و حائز اهمیت است.

یکی این که حکیمه خاتون در مقام توصیف بوی خوش و رایحه دل‌انگیز آن جان‌جانان می‌گوید: همین که او را برای تقدیم گلبوسه نزدیک دهان بردم آن چنان بوی خوشی استشمام کردم که خوش‌بو تر از آن بوی خوشی تا آن لحظه به مشام نرسیده بود.

حکیمه‌ای که دختر و خواهر و عمّه حجت‌های پروردگار است، و پیوسته با چنین گل‌های خوشبوی بوستان هستی و گلستان وجود قرین بوده، چنین می‌گوید: چرا چنین نباشد؟! آخر این گل‌گلی است که از همه گل‌ها نشان دارد و عطر و بوی همه گل‌های سرسبد عالم وجود را در خود جمع کرده است و آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد. آری، نسبت به بوی خوش او باید گفت:

نسیمی کز بن آن کاکل آيو مرا خوشتر ز بوی سنبل آيو

آری، حکیمه خاتون به استشمام آن بوی خوش که همه خوش‌بویی عالم از آن خوش بوی عالم است، نائل آمده و دیگر کمتر کسی در طول این ۱۱۶۶ سال چنین سعادت نصیبش گردیده و گاه و بی‌گاه که در روزگار غیبت توفیق شرفیابی نصیب فرزانه‌گانی شده، نوعاً از آن بوی خوش یاد نموده، از آن عطر دل‌انگیز سخن‌ها و خاطره‌ها آورده‌اند. و حتی گهگاهی که نظر لطفش شامل حال مجلسی شده باز آن نسیم قدسی و نفیحه رحمانی فضای محفل انس را زیر پوشش گرفته و مشام‌شان را معطر نموده است؛

زدر درآ و شـبستان ما منور کن
هوای مجلس روحانیان معطر کن
به چشم و ابروی جانان سپرده‌ام دل و جان
درآ درآ و تماشای طاق و منظر کن
بگو به خازن جنت که خاک این مجلس
به تحفه بر سوی فردوس و عود مجمر کن^۱

در این جا تذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که متأسفانه در گوشه و کنار جمعی شیاد و دین ربا از نام نامی و اسم سامی آن حضرت سوء استفاده نموده، در قالب ارتباط دوستان با آن وجود مقدس و فیض اقدس، **صادین سبیل الله و مانعین راه حجّت خدا** گشته و با حيله‌ها و تزویرهای شیطانی جمعی را گول زده، گرد خود جمع نموده‌اند که: از دیار یار نشانی نزد ماست و از آن سرو ناز سایه‌ای بر سر جمع ما و از آن گل گلشن راز نسیمی در محفل ما. این هم باز نشانی است از مظلومیّت آن امام مظلوم و نمودی از غربت آن آقای مهجور بترسیم، به خود آییم، گستاخی و سبکسری را رها کنیم، و این قدر به حریم حقّ تجاوز و تعدّی ننماییم؛ خیانت در همه چیز، حتّی در سرادقات جلال خدائی حيله و تزویر با همه کس، حتّی با مظهر صفات جمال ربوبی؟! غش و دغل در هر امر، حتّی در سر مستتر الهی و مظهر غیب غیب الغیوبی؟! همه چیز را به بازی گرفتن و وسیله برای مقاصد شوم و اهداف غیر مقدّس قرار دادن، حتّی هدف آفرینش و مقصد هستی!؟

بگذریم، بیش از این حاشیه نرویم ولی چه کنیم که متأسفانه روز به روز بر جمع این شیادان افزوده می‌گردد و هر روز رنگ نو و طرح تازه و نقش جدیدی در اغوی ایتام آل محمد علیهم‌السلام می‌آفرینند. طول غیبت، جهالت و نادانی مردم، اعراض از فقهای عدول که نواب آن نایب حق هستند زمینه را برای چنین عناصری بهتر فراهم آورده است.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

محل قابل و آن گه نصیحت قایل

چه گوش و هوش نباشد چه سود حسن مقال

ختم عمر خدایا به فضل و رحمت خویش

به خیر کن که همین است غایة الآمال^۱

امید است نسیمی از آن دیار بر مشام جانمان بنشیند که اگر چنین شد دیگر سره را از ناسره در همه امور خوب شناخته و تمیز می‌دهیم.

باری، سخن در نکاتی بود که از جریان روز سوم ولادت مولود نیمه شعبان استفاده می‌کنیم. نکته دیگری که توجه به آن مناسب است تعبیری است که امام یازدهم علیه‌السلام در روز سوم ولادت نسبت به نور دیده‌اش دارد:

یا عمّتی، هلمّی فتای الیّ.

عمّه جان، جوان مرا نزد من بیاور.

پدری چون حضرت عسکری علیه السلام از پسر سه روزه اش به کلمه فتی و جوان تعبیر می کند. این چه تعبیری است؟! مگر طفل سه روزه جوان می شود؟ با استمداد از آن فتی مطالبی می آوریم امید است در این زمینه راه گشا باشد.

شاید بتوان برای این تعبیر چهار جهت ذکر نمود.

یکی این که مقصود از کلمه فتی در چنین تعبیراتی سنّ جوانی نباشد، بلکه مراد آن فتوت و جوانمردی است که ممکن است در کسی در سنّ کودکی و یا دوران کهولت و پیری یافت شود. متقابلاً در کسی حتی در روزگار جوانی نباشد. قرآن کریم نسبت به اصحاب کهف می گوید:

إِنّهم فیتة آمنوا برّهم و زدناهم هدی.^۱

آنان جوانانی - جوان مردانی - بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند پس بر هدایتشان افزودیم.

در این آیه شریفه حدیثی از حضرت صادق علیه السلام رسیده است.

سلیمان بن جعفر گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: یا سلیمان، من الفتی؟ شما چه کسی را جوان می شناسید؟ و فتی می گویند؟ عرض کردم: کسانی که در سنّ جوانی هستند فتی می دانیم.

فرمود: مگر نمی دانی که تمامی اصحاب کهف مردان کهولی بودند، ولی خداوند آنان را در سایه ایمانشان فتیه و جوانان نامیده است. ای سلیمان، هر کس به خدا ایمان آورد و تقوی پیشه گیرد

همانا او فتی و جوان است؛ من آمن بالله و اتقى فهو الفتى.^۱

وقتی تعبیر فتی بر هر کسی که صاحب ایمان و تقوی است در هر سن و سالی باشد رواست، چنین تعبیری نسبت به کسی که حقیقت ایمان است و اعتقاد به او از شرایط ایمان، به طریق اولی شایسته و مناسب است، بر فرض در زمان نوزادی و روزگار خردسالی باشد.

جهت دوم احتمالی است که از سخن مفسر بصیر مرحوم ابوالحسن عاملی اصفهانی صاحب تفسیر گران قدر مرآة الانوار و مشکاة الاسرار استنباط می شود. که قسمت مقدماتی آن تفسیر، که کتاب جامعی است، به صورت مقدمه تفسیر برهان در چاپ های قدیم به طبع رسیده، ولی قسمت تفسیرش، که متأسفانه بیش از حدود دویست آیه از سورة بقره نیست، طبع نشده و محدث نوری -اعلی الله مقامه- نسبت به آن چنین نگاشته: من تأسف بسیاری از نقصان این تفسیر دارم زیرا در جمیع تفاسیر اصحابمان تفسیر مبسوط تر و خوش اسلوب تر از آن ندیده ام.^۲ امید است توفیق تحقیق و طبع آن به زودی فراهم آید.

در هر حال آن مرحوم در کلمه فتی گوید:

و العرب تسمى الملوك فتی شیخاً كانوا او شاباً.^۳

عرب پادشاهان و ملوک را فتی و جوان می نامد خواه پیر و خواه

۱- تفسیر عیاشی ۲/ ۳۲۳، تفسیر برهان ۲/ ۴۵۶.

۲- حاشیه صفحه آخر نسخه خطی تفسیر مرآة الانوار و مشکاة الاسرار - کتابخانه مرکزی

آستانه قدس شماره - ۷۹۳۲.

۳- تفسیر مرآة الانوار، مقدمه / ۲۶۴.

جوان.

اگر چنین است که در زبان عرب کلمهٔ فتی به سلاطین و شاهان و ملوک و امرا نسبت داده می‌شود در هر سنّ و شرایطی که باشند، آن کسی که از روز اوّل ولادت بلکه از روز اوّل وجود سگّه شاهنشاهی و پادشاهی، آن هم پادشاهی کلّ هستی را به نام او زده‌اند شایسته این لقب از روز اوّل ولادت نیست؟

بر شهنشاهی‌اش انبیا معترف

سرکشان جهان بر درش معتکف

با فروغش شود روی مه منخسف

در طلوعش شود چهر خور منکسف

نیست از حکم وی نه فلک منحرف

گر زعالم شود لحظه‌ای منصرف

ماسوی الله شود پاک زیر و زبر

انبیا از ازل مست می‌خانه‌اش

اولیا خورده‌اند می‌زپیمان‌اش

شمع گیتی فروز گشته پروانه‌اش

مهر سرگشته‌اش ماه دیوانه‌اش

فیض و رحمت روان از در خانه‌اش

مخزن رزق خلق دست مردانه‌اش

پیش جودش بهشت بخششی مختصر

گردن روزگار زیر فرمان او

نام مخلوق دهر ثبت دیوان او

این زمین و بساط خوان احسان او

خلق نعمت خورند بر سر خوان او

هر کسی بی دریغ می خورد نان او

هر چه روزی خور است هست مهمان او

انس و جن وحش و طیر دیو و دد خشک و تر^۱

چنین سلطانی از آن لحظه که به دنیا می آید فتی است و ملک و جا دارد و آن پدر که این پسر را می شناسد او را فتی بخواند.

جهت سومی که در اطلاق کلمه فتی در روز سوم ولادت به آن وجود مقدس محتمل است معنای کنایی فتی است.

توضیح مطلب این که همان طور که دوران جوانی روزگار شور و نشاط عمر و زندگی است و چکاد و قلّه کوهسار حیات ایام جوانی است برای هستی هم می توان روزگار جوانی و دوران شور و نشاطی تصور نمود و کوهسار وجود را هم صاحب قلّه و چکادی دانست. این طفل که روزگار جوانی به خود ندیده جوانی بخش هستی و شور و نشاط آفرین وجود است. همین نوزاد سه روزه کسی است که ضعف و جهل دوران طفولیت و روزگار عجز و ناتوانی کهولت گیتی را به قوت جوانی و طراوت و شور فتایی تبدیل می کند. آری، همین تازه مولود، همین سه روزه نوزاد که پدر از آغوش عمّه می گیرد فتی است. جوان است و جوان مرد، جوان است و جوانی بخش، جوان است و جوانی آفرین، فتی است و امیر، سلطان است و حاکم.

جهت چهارم و آخرین جهت این است که این تعبیر از باب تفأل است: این نوزاد می ماند به سن جوانی می رسد، روزگار شور و نشاط پیدا می کند. گویا پدر از همین حالا، از همین روزهای اول ولادت در انتظار فرارسیدن دوران جوانی پسر است؛ لذا از همین دوران طفولیت به جای این که از او تعبیر به مولود، رضیع، طفل و امثال این ها بنماید به او فتی می گوید: جوان پدر! به خصوص که این جوان جوانی اش باقی است، و آن زمان هم که ظهورش فرارسد هرچه از عمر شریفش گذشته باشد باز در سیمای جوانان و چهره فتیان جلوه می کند.

ابی ابوالصلت هروی گوید: به حضرت رضاع علیه السلام عرض کردم: نشانه های قائم شما خاندان در هنگام خروجش چیست؟ فرمود:

علامته أن يكون شيخ السن شاب المنظر، حتى أن الناظر ليحسبه اربعين سنة او دونها وإن من علاماته أن لا يهرم بمرور الايام و الليالي حتى يأتيه اجله.^۱

نشانش این است که در سن پیر مردان است ولی قیافه و منظر جوانان را دارد به طوری که بیننده گمان می کند چهل سال یا کمتر دارد. و از علائم او این است که به آمد و رفت روزها و شبها پیر نمی شود تا زندگی اش سرآید.

حضرت مجتبی علیه السلام فرمود:

لو قام المهدي لانكره الناس لانه يرجع اليهم شاباً و هم

یحسبونه شیخاً کبیراً.^۱

آن گاه که مهدی علیه السلام قیام نماید مردم او را نشناخته و انکار نمایند؛ زیرا در جلوۀ جوان به سوی آنان بر می‌گردد در حالی که آنها او را پیر می‌انگاشتند.

مناسب است در این جا به همه عزیزان به خصوص جوانان عزیز مطلبی را تذکر دهم. و آن این که متأسفانه در هر زمانی جمعی از خصوصیات روحی این طبقه سوء استفاده نموده، عواطف و احساسات آنان را تحریک کرده و با وعده‌های بی‌انجام و نویدهای خالی از محتوی به عناوین مختلف آنان را سرگرم کرده و مدتی آنها را پل رسیدن به اهداف خود قرار داده و هتسی آنان را فدای منافع خود می‌گردانند. چه خوب است جوانان عزیز توجه داشته باشند و این دوران حسّاس عمر خود را مفت و مجانی، بلکه همراه؛ ضرر و زیان از دست ندهند و وقتی متوجه شوند که دیگر کار از کار گذشته است.

جوانی نگهدای کاین مرغ زیبا

نماند در این خانه استخوانی

متاعی که من رایگان دادم از کف

تو گر می‌توانی مده رایگانی

از آن برد گنج مرا دزد گیتی

که در خواب بودم گه پاسبانی^۲

۱- منتخب‌الآثر / ۲۸۵.

۲- جوان ۱ / ۶۹.

آری، چه خوب است بدانند تا وقتی آن فتی که فخر همه فتیان به جمیع معنی الکلمة است نیاید گره اصلی از کارشان باز نمی شود و به جای این که هر روز سخن از کسی آورند و شعاری، که چه بسا خالی از شعور است، به نفع کسی سر دهند سخنی از آن فتی و جوان و جوان مرد به میان آورده و شعاری همراه با شعور و فغانی همراه با معرفت به یاد او در دهند و بر غربت و غیبت او بنالند و بگریند و از خدا فرج او را بخواهند.

راستی تو ای جوان عزیز که ممکن است این نوشته ام به دستت برسد تاکنون چقدر به یاد آن فتی بوده ای؟ و چقدر برای آن جوان مایه گذارده ای؟ و چقدر از او گفته و شنیده ای؟ و چقدر برای او سینه چاک زده ای؟ و چقدر حامی حریم او بوده ای؟ اگر بوده ای که خوشابه حالت و بدان که عنایت آن فتی شامل حالت بوده و خواهد بود. و اگر نبوده ای و یا بوده ای ولی آن گونه که دلخواه و پسند اوست نبوده ای فکری بر دار که به راستی بسیار مایه شرم است و موجب اندوه.

همین دیشب یکی از دوستان محترم تهران در منزلم بود، گفتم: شنیده ام بحمدالله امسال مراسم نیمه شعبان در تهران باشکوه بیشتری برگزار شده و شور و شوق زیادتری نمودار بوده. گفت: آری، ولی متأسفانه جز معدودی از مجالس و تعدادی از محافل و معابر نوعاً صورت مجالس صورتی نبوده که با ضوابط شرع، همان شرعی که آن فتی صاحب اوست سازگاری داشته باشد.

جوانان عزیز من، خوب است حساب خدا و دین و پیغمبر و امام

و حجّت خدا را از حساب هوی و هوس و غریزه و شهوت و معصیت جدا کنید. جوان هستید رقص و دف و کف و آواز و غنا و موسیقی و لهویات می خواهید، چرا این امور ناروا و کارهای ناپسند را به مرز دین می کشانید؟! آخر مسجد که جای رقص نیست، معبد که محلّ طنز نیست، مجلس امام زمان علیه السلام که مناسب کف و دف نیست، محفل دینی و مذهبی که با غنا و موسیقی و تار و طنبور و نای و نی سنخیتی ندارد.

هیچ احتمال می دهید چنین مجالسی مورد عنایت و توجه آن وجود مقدّس باشد؟ من نمی دانم همه چیز که عوض شده و تغییر پیدا کرده و بدلی و قلابی اش پیدا شده، شاید امام زمان هم چنین شده باشد. آن امام زمانی که ۱۱۶۶ سال از میلادش می گذرد و در طول این مدّت همه بزرگان ما از او گفته و یاد نموده اند، و احادیث و روایات سیره و روش او را بازگو نموده است با آنچه به نام و یاد او انجام می شود هیچ مناسبتی ندارد. آخر آن آقای شب زنده دار که چهره مبارکش از شب زنده داری زرد شده و اشک بر صورت نازنینش اثر گذارده، که جد امجدش حضرت صادق علیه السلام فرمود:

اسمر اللون یعتوره مع سمرته صفره من سهر اللیل بابی
من لیله یرعی النجوم ساجداً و راکعاً.^۱

پدرم فدای آن گندم گون که زردی شب زنده داری بر گندم گونی
چهره اش عارض گردیده پدرم به فدای آن آقا که شبها در
سجود و رکوع با ستاره ها سر و سرّ دارد.

به یک کرشمه که در کار آسمان کردی

هنوز می پرواز شوق چشم کوکب‌ها^۱

چنین آقایی که از رقص و آواز و کف و دف و مجالس مختلط و سخنرانی‌ها و شرکت بانوان و سایر آنچه خود بهتر از من می‌دانید خوشش نمی‌آید.

آن آقایی که قدم در مجلسی که یکی از سوختگان بادیه هجرانش در شب نیمه شعبان با دلی سوخته فراهم آورده بود گذاشت چون تمثالی در مجلس بود، آیا چنین مجالسی را مورد عنایت و لطف قرار می‌دهد؟

آن وجود مقدسی که هر صبح و شام به جای اشک خونابه از دیدگان مبارکش در مصیبت جدّ مظلومش حضرت سیدالشهداء علیه السلام جاری است با رقصی و آوازه خوانی ارتباطی ندارد. نمی‌دانم چه بگویم، چه بنویسم، چه وظیفه‌ای دارم.

همین امشب یکی از محترمین می‌گفت جزوهای راجع به دست زدن و حالت‌های غیر رحمانی حاکم بر مجالس سرور مذهبی بنویسید. چه بنویسم؟ یعنی واقعاً نمی‌دانیم که امام زمان علیه السلام این نواها، این آهنگ‌ها، این حرکت‌ها، این حالت‌ها، این خواندن‌ها، این مجلس‌ها را نمی‌پسندد؟ بی‌شرمی هم مرزی دارد و بی‌حیایی هم حدی. اگر آن آقای مظلوم نخواهد من و شما برای او مجلس بگیریم چه باید بکند؟ بابا مرا به خیر تو امید نیست شرمرسان من نمی‌خواهم شما نام و یاد مرا زنده نگهدارید، شما که آبروی مرا

بردید، شما که با اعمالتان به نام من تیشه به ریشه دین و شریعت زدید. متأسفانه روز به روز دایره این امور گسترده تر شده و به محافل و مجالس جمعی هم که سابقین آنان حد و مرزی می شناختند سرایت کرده است و این جا است که باید گفت:

هر چه بگندد نمکش می زنند وای به وقتی که بگندد نمک
و این جا است که دیگر آنچه البته به جایی نرسد فریاد است.
بگذریم.

خدایا تو را به مظلومیت آبا و اجداد طاهرین و غربت خود آن
وجود مقدس قسمت می دهیم که امر فرجش را به زودی با عافیت
اصلاح فرمایی و بانوید ظهورش غم از دل و اشک از دیده اش
بزدایی و با بشارت فرجش به دربه دری و خون جگری اش خاتمه
بخشی. آمین رب العالمین.

رشته گفتار و پیوند نوشتار از دست نرود. گفتیم در روز سوم
ولادت حضرت دو جریان اتفاق افتاد یکی در اندرون منزل و
دیگری در بیرونی خانه. آنچه در درون واقع شده بود آوردیم. اما
آنچه در بیرونی منزل رخ داده جریانی است که مرحوم صدوق -اعلی
الله مقامه - به سند معتبر از ابی غانم خادم حضرت عسکری علیه السلام نقل
نموده. گوید:

برای حضرت ابی محمد علیه السلام فرزندی به دنیا آمد او را محمد
نامید و در روز سوم ولادت نور دیده اش را بر اصحابش عرضه
نمود و فرمود:

هذا صاحبکم من بعدی و خلیفتی علیکم و هو القائم

الذی تمتدّ الیه الاعناق بالانتظار فاذا امتلأت الارض
جوراً و ظلماً خرج فملأها قسطاً و عدلاً^۱

این پسر صاحب و امام شماسست بعد از من و خلیفه و جانشین
من بر شما، و اوست آن برپا خاسته‌ای که همه در انتظار او لحظه
شماری دارند، پس آن گاه که زمین از جور و ظلم پر شود بیرون
آید و آن را از عدل و داد مملو سازد.

خوشا به حال آنان که در روز سوم میلاد حضرتش توفیق
شرفیابی در دولت سرای حضرت عسکری علیه السلام را یافته و به افتخار
زیارت و دیدار آن سید و آقا، آن جوان و فتی، آن صاحب و سالار
نائل آمده‌اند و پس از آن دیگر روزگار کشیده شدن گردن‌ها به عنوان
انتظار آغاز شد.

گاهی اتفاق می‌افتد جمعی در جایی منتظر آمدن کسی هستند
پیوسته گردن می‌کشند، صورت بر می‌گردانند، دقایقی، ساعتی،
ساعتی، ایامی می‌گذرد، سرانجام امتداد اعناق و کشیدن گردن‌های
آنان با آمدن او خاتمه پیدا می‌کند. و گاهی می‌گویند: چرا این قدر
دیر آمدی؟ از بس گردن کشیدیم و صورت بر گرداندیم گردن‌ها مان
به درد آمد. ای وای!

هو القائم الذی تمتدّ الیه الاعناق بالانتظار.

گردن هستی ۱۱۶۶ سال است که امتداد یافته و کشیده شده و
هنوز از آن قائم منتظر خبری نرسیده است و دواپی برای خون دل‌ها
فراهم نگشته است؛

دل خون شد وزین راه به جایی نرسیدیم
مردیم ز درد و به دوایی نرسیدیم
در راه وفا عاقبت الامر سر ما
پوسید و به بوسیدن پای نرسیدیم
افسوس که بی پا و سر اندر طلب دوست
بسیار دویدیم و به جایی نرسیدیم
کردیم بسی سعی و زگلزار وصالش
بی ناله چو بلبل به نوایی نرسیدیم^۱

مرحوم شیخ طوسی - رضوان الله تعالی علیه - جریانی نقل نموده که
ظاهراً بعد از روز سوم ولادت واقع شده است و معلوم می شود آن
بوی خوشی که در روز سوم میلاد به مشام جان جناب حکیمه
خاتون از آن غنوده در مهد ناز و تکیه گزیده سراپرده اعزاز رسید
شور و شوق او را به دیدار آن عزیز خدا بیشتر نمود که باز بعد از روز
سوم به اشتیاق زیارت حضرتش رهسپار خانه برادر زاده شد. گوید:

بعد از سه روز اشتیاق زیارت ولی الله را پیدا کردم، ابتداءً به حجره
مادر مکرمه اش رفتم ولی اثری از او نیافتم خوش نداشتم در
مقام سؤال برآیم به خدمت برادر زاده ام حضرت عسکری علیه السلام
شرفیاب شدم، حیا کردم پرسشی آغاز نمایم، لذا خود حضرت
بدون این که من سؤال کنم و بپرسم فرمود:

هو یا عمه فی کنف الله و حرزه و سره و غیبه حتی یاذن
الله له فاذا غیب الله شخصی و توفانی و رأیت شیعتی قد

اختلفوا فاخبري الثقات منهم و ليكن عندك و عندهم
مكتوماً فانّ وليّ الله يغيبه الله عن خلقه و يحجبه عن عباده
فلا يراه احد حتّى يقدم له جبرئيل عليه السلام فرسه ليقضى الله
امراً كان مفعولاً^۱.

عمّه جان، او در کنف حمايت و حفظ و حراست و ستر و کفايت
پروردگار است تا خدا به او رخصت و اجازه دهد. آنگاه که من از
دنیا رفتم و دیدی شیعیان من دچار اختلاف شدند به آنان که
مورد وثوق و اطمینان تو هستند خبر بده ولی جریان نزد تو و
آنان مخفی بماند؛ زیرا خدا ولّیتش را از خلقش پنهان نموده و در
حجاب غیبت قرار داده، کسی او را نبیند تا جبرئیل مرکبش را
بیاورد و آنچه خدا خواهد انجام پذیرد.

اما ماجرای روز هفتم:

از مجموعه آثار رسیده استفاده می شود که حضرات
معصومین علیهم السلام در انجام همه دستورات شریعت التزام کاملی داشته،
همه سنت ها را بر فرض که ظاهراً لازم نبود و ضروری نمی نمود
رعایت می نمودند به همین لحاظ، احکام متعلقه به اولاد و آداب و
مراسم شرعیّه و ولادت را با همه خصوصیات آن عهده دار بودند.
نسبت به مولود نیمه شعبان هم همه احکام و آداب رعایت شده
است. جریان غسل ولادت حضرتش را در دو چهره ملکوتی و
ملکی در کتاب حدیث شب میلاد صفحه ۶۵ آوردیم.

محمد بن عثمان عمری گوید:

ولد السَّيِّدِ مَخْتُوناً وَ سَمِعْتُ حَكِيمَةَ تَقُولُ: لَمْ يَرِ بَأَمَّهُ دَمٌ فِي نَفْسِهَا وَ هَكَذَا سَبِيلُ أُمَّهَاتِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۱

آن وجود مقدس به گونه‌ای به دینا آمد که نیازی به اجرای سنت نداشت و حکیمه خاتون می‌گفت: آنچه مادران پس از ولادت فرزندان می‌بینند، مشاهده نمود و این روش همهٔ امهات و مادران حضرات معصومین علیهم‌السلام است.

در توضیح همین مطلب حدیثی از حضرت کاظم علیه‌السلام رسیده است که پس از ولادت نور دیده‌اش حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: به درستی که این پسر پاک و پاکیزه به دنیا آمد و نیازی به اجرای سنت نداشت ولی برای پیروی از شریعت صورت عمل را انجام می‌دهیم.^۲

آنچه از احکام و آداب ولادت بیش از هر چیز در جریان مولود نیمه‌شعبان در احادیث به چشم می‌خورد مسألهٔ عقیقهٔ آن وجود مقدس است.

خوب است ابتداءً توضیحی در اصل مسأله عقیقه بیاوریم تا وقتی مراسم عقیقهٔ مولود نیمه‌شعبان را بازگو می‌نماییم مطلب کاملاً روشن باشد.

عقیقه از عَقّ مشتق شده و به معنای شق و شکاف است.^۳ و عقیقه گوسفندی است که در روز هفتم ولادت ذبح می‌شود و در حدیث است که قولوا نسیکه و لا تقولوا عقیقه بگویند نسیکه که به مبنای

۱- کمال‌الدین ۴۳۳ باب ۴۲ ح ۱۴.

۲- کمال‌الدین ۴۳۳ باب ۴۲ ح ۱۵.

۳- المنجد - عَقّ.

مراسم روز سوم تا روز هفتم ولادت * ۱۲۳

ذبیحه است و عقیقه نگوید. گویا منشأ این حدیث این بوده که حضرت می‌دیدند آنان به کلمه عقیقه تطیّر زده، به فال بد می‌گیرند؛ زیرا به معنای شقّ و شکاف است، لذا فرمود نسیکه بگوید که همان معنی را می‌فهماند و لفظش موجب تطیّر نیست. و به مویی که مولود با آن به دنیا می‌آید نیز عقیقه گفته می‌شود.^۱

در این که چرا گوسفندی را که روز هفتم ولادت ذبح می‌شود عقیقه گویند ابن‌اثیر سخنی آورده. گوید:

قيل للذبيحة عقيقة لأنها يشقّ حلقها و منه الحديث: الغلام مرتهن بعقيقته قيل معناه أنّ أباه يحرم شفاعته ولده إذا لم يعقّ عنه.^۲

ذبیحه را عقیقه گویند زیرا حلقومش شکافته می‌شود و در حدیث آمده: فرزند در گرو عقیقه خود می‌باشد گفته شده معنای حدیث این است که پدر از شفاعت فرزندی که او را عقیقه ننموده، محروم است.

و در جای دیگری گفته است معنای حدیث این است که عقیقه برای فرزند لازم و لابدّ منه است و به رهنی تشبیه شده که در دست مرتهن است.^۳

در احادیث خاندان رسالت ﷺ اهتمام خاصی به امر عقیقه شده است، تا آن جا که گاهی حدیث می‌گوید العقیقة اوجب من

۱- مصباح المنیر - عق.

۲- النهایة فی غریب الحدیث و الاثر ۳ / ۲۷۶ - ۲۷۷ عق.

۳- همان ۲ / ۲۸۵ رهن.

الاضحیة^۱ عقیقه لازم تر از اضحیة و قربانی است.

و در بسیاری از احادیث تعبیر العقیقة واجبة یافت می شود.^۲

عمر بن یزید گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: به خدا

قسم، نمی دانم پدرم از طرف من عقیقه نموده یا نه. حضرت امر

نمود از طرف خودم عقیقه کردم، در حالی که پیرمردی بودم.^۳

از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد: جستجو کردیم حیوانی برای

عقیقه به هم نرسید، پول آن را صدقه بدهیم به جای عقیقه؟

فرمود:

انَّ اللهَ یحبُّ اطعامَ الطعامِ و اراقةَ الدماءِ، خدا دوستدارد که

به مردم طعام داده شود و حیوان ذبح گردد.^۴

مستحب است عقیقه روز هفتم انجام شود و یک چهارم آن را به

قابله بدهند و حداقل ده نفر از مسلمانان را اطعام نمایند.^۵ و

مستحب است دعاهای رسیده را در موقع ذبح بخوانند.^۶ و مکروه

است پدر و مادر و نان خورهای پدر از آن استفاده کنند.^۷

با توجه به این اهتمام و عنایتی که در منطق خاندان رسالت علیهم السلام

نسبت به امر عقیقه یافت می شود، ببینیم امام یازدهم علیه السلام مراسم

عقیقه نور دیده اش را چگونه برگذار نموده. شاید اگر کسی ادعا کند

۱- فروغ کافی باب العقیقه و وجوبها ح ۳- وسائل الشیعه ۱۵ / ۱۴۳.

۲- فروغ کافی باب العقیقه و وجوبها ح ۱- وسائل الشیعه ۱۵ / ۱۴۴.

۳- کافی، همان ح ۳، وسائل ج ۱۵ ص ۱۴۵.

۴- کافی همان حدیث ۶، وسائل ج ۱۵ ص ۱۴۶.

۵- وسائل الشیعه روایات باب ۴۴- احکام الاولاد ج ۱۵ ص ۱۴۹ / ۱۵۳.

۶- همان باب ۴۶ و ۴۷.

۷- همان باب ۴۶ و ۴۷.

مراسم روز سوم تا روز هفتم ولادت * ۱۲۵

در عالم هستی مراسم عقیقه‌ای با کم و کیفیت مراسم عقیقه مولود نیمه شعبان دیده نشده، ادعایی مقرون به حقیقت باشد.

ابراهیم بن ادريس گوید: مولای من حضرت عسکری علیه السلام قوچی برای من فرستاد و دستور داد آن را از طرف فرزندش عقیقه نمایم.^۱

صاحب نفقات - وکیل مخارج - امام یازدهم علیه السلام گوید:

وَجَّهَ إِلَى مَوْلَى ابُو مُحَمَّدٍ علیه السلام بَارِبَعَةَ اَكْبَشٍ وَ كَتَبَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ عَقَّ هَذَا عَنِ ابْنِی مُحَمَّدِ الْمَهْدِیِّ وَ كَلَّ هُنَاكَ اللّٰهَ وَ اطعم من وجدت من شیعتنا.^۲

مولای من حضرت ابومحمد عسکری علیه السلام چهار قوچ برای من فرستاد و نوشته‌ای مرقوم نمودند بسم الله الرحمن الرحيم این‌ها را از طرف پسر محمد مهدی عقیقه نما و خودت از آن خورده گوارایت باد و هر کس از شیعیانمان یافتی اطعام نما.

ابراهیم کوفی گوید: حضرت عسکری علیه السلام گوسفند ذبح شده‌ای برای من فرستاد و فرمود: این عقیقه فرزندم محمد است.^۳

حمزه بن ابی‌الفتح گوید: بشارت به من رسید که در خانه حضرت عسکری علیه السلام مولودی به دنیا آمد و حضرت امر به کتمان آن نمود و دستور داد که برای او سیصد قوچ یا سیصد گوسفند عقیقه نمایند.^۴ دقت در این روایات مفید این معنی است که مراسم عقیقه مولود

۱- جامع احادیث الشیعة ۲۱ / ۳۶۵.

۲- همان / ۳۶۹.

۳- کمال‌الدین ۴۳۲ باب ۴۲ ح ۱۰.

۴- مستدرک الوسائل ۲ / ۶۲۰ کتاب النکاح باب ۱۲۹ احکام الاولاد ح ۵.

نیمه شعبان از جهت کم و کیف به گونه‌ای است که شاید در عالم خلقت بی نظیر باشد، فرزندی به دنیا بیاید، پدر به عنوان عقیقه او گاهی گوسفند ذبح شده کاملی را برای کسی بفرستد، و گاهی قوچی فرستاده، امر به ذبحش نماید، و برای بعضی چهار کبش بفرستد و دستور عقیقه دهد تا آنکه سرانجام فرمان جهان مطاعش به ذبح سیصد قوچ به عنوان عقیقه فرزندش مهدی آل محمد علیه السلام شرف صدور یابد. باید توجه داشت حضرتش در شهر سامرا زندگی می‌نماید و کاملاً تحت مراقبت دستگاه حکومت آل عباس، به خصوص در ایام فرخنده ولادت نور دیده‌اش که بیت الشرفش بیشتر تحت نظر قرار داشت. با این خصوصیات معلوم می‌شود پدر عنایت بسیاری به مراسم عقیقه فرزند دارد که اگر این موانع نبود خدا می‌داند مراسم عقیقه او چگونه برگزار می‌شد؟

چرا چنین نباشد؟ سیصد گوسفند و قوچ ذبح شود به عنوان وقایه و حفاظت و سلامت آن آقای که حفظ و قرار هستی به او بستگی دارد، سهل است و به عنوان اجرای سنت است. و الا اگر حفظ جان آن جانان بستگی به جان دادن کل مخلوق داشته باشد براساس احادیثی که رسیده، باید همه فدای او شوند.

اما مراسم میهمانی و اطعام ولادت آن وجود مقدس

ظاهراً با توجه به شرایط حاکم بر زمان و حساسیت حکومت نسبت به این خاندان زمینه‌ای برای انجام مراسم میهمانی و ولیمه ولادت حضرتش نبوده است و گویا به صورت فرستادن مواد آن برای اشخاص انجام پذیرفته است. مرحوم صدوق -اعلی الله مقامه- از

مراسم روز سوم تا روز هفتم ولادت * ۱۲۷

ابو جعفر عمری - محمد بن عثمان بن سعید دومین نایب امام
عصر علیه السلام - نقل نموده که:

لَمَّا وَلِدَ السَّيِّدَ عليه السلام قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ ابْعَثُوا إِلَيَّ ابْنَ عَمْرِ فَبِعِثْ
إِلَيْهِ فَصَارَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ اشْتَرِ عَشْرَةَ آلَافٍ رَطْلٍ خَبْزٍ وَعَشْرَةَ
آلَافٍ رَطْلٍ لَحْمٍ وَفَرَّقَهُ - أَحْسِبُهُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ - وَعَقَّ
عَنْهُ بِكَذَا وَكَذَا شَاةً.^۱
آن گاه که آقا به دنیا آمد،

- ای جان جهانیان به فدای این مولود که از لحظه ولادت آقا است.
این تعبیر سید و آقا را، محمد بن عثمان بن سعید که آقایانی چون
حضرت هادی و عسکری علیهما السلام را دیدار نموده و توفیق شرفیابی به
حضورشان را داشته، نسبت به این مولود پس از ولادت می نماید.
آری، مولود نیمه شعبان از آغاز ولادت سید است و آقا، و خدای
سید السادات او را آقا و سید قرار داده است و از آقا جز آقای
انتظاری نیست و نمی تواند اظهار آقای و بزرگواری نماید..

ای سید انس و جان داد از غم تنهایی

مردیم ز هجرانت ای کاش که باز آیی

ای پادشاه خوبان ای والی جسم و جان

باز آئی نگر بر ماست بس شورش و غوغایی

آیا شود ای مولا کز راه وفا این دم

شمس رخ نیکویت بر خلق تو بنمایی

۱- کمال الدین ۴۳۱ باب ۴۲ ح ۶.

ای پرده‌نشین دل وی صفوة آب و گل
ای زینت هر محفل وقت است برون آبی
ای نور دل حیدر ای وارث پیغمبر
بر ما ضعفا بنگر هر نقطه و هر جایی
دریاب که بی یاریم بی مونس و غم خواریم
درمانده و ناچاریم تا چند شکیبایی^۱

باری،

آن گاه که آقا و سید به دنیا آمد حضرت عسکری علیه السلام فرمود
بفرستید سراغ عثمان بن سعید - نخستین وکیل ناحیه مقدسه -
دنبال او فرستاده به حضور حضرتش رسید امام علیه السلام به او فرمود
ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت خریده و آنها را تقسیم
نما و گمان می‌کنم که فرمود میان بنی هاشم قسمت نما و چنین و
چنان گوسفند برای او عقیقه نما.

از جمله ذیل این روایت استفاده می‌شود آنچه حضرت دستور
به خرید و تقسیمش داده‌اند غیر از عقیقه بوده و می‌توان عنوان
مهمانی و ضیافت و ولیمه و ولادت مولود نیمه شعبان را داشته باشد.
آخر مولودی به دنیا آمده که هستی مهمان اوست و در زیارت روز
جمعه‌اش می‌خوانیم:

انت کریم من اولاد الکرام و مأمور بالضيافته و الاجازة
فاضنی و اجرنی صلوات الله عليك و علی اهل بیتك
الطاهرین.^۲

۱ - سروده شهاب خوانساری، گل نرگس ۸۶

۲ - مفاتیح الجنان، اعمال روز جمعه.

مراسم روز سوم تا روز هفتم ولادت * ۱۲۹

آقا تو کریمی و کریم زاده‌ای و مأموری به ضیافت و مهمان‌نوازی و پناه دهی، پس مرا میهمان نموده و پناه ده که صلوات خدا بر تو و دودمان پاکت باد.

آری شنیدن این حقایق، من و امثال مرا، با عدم لیاقت و نداشتن قابلیت، به طمع و اطمینان می‌دارد که در مقام برآمده و دست‌نیاز به طرف آن سید و آقای دراز نمایم که از آغاز ولادت آقا بوده، آقا، آن هم چه آقای، و انتظار ضیافت و مهمانی داشته باشیم. از آن مولودی که در مراسم ولادتش چنین عقیقه‌ها و چونان ضیافت‌ها شده است. در احادیثی که آوردیم به انجام این مراسم در روز هفتم ولادت اشاره‌ای نشده است ولی براساس آنچه در روایات عقیقه آمده که:

العقیقة للولد الذکر و الانثی یوم السابع.^۱

عقیقه برای فرزند چه دختر و چه پسر در روز هفتم انجام می‌شود.

و همچنین احادیثی که بیان‌گر سیره حضرات معصومین علیهم‌السلام نسبت به مراسم عقیقه است که در روز هفتم انجام می‌شده، و همان گونه که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روز هفتم ولادت سید الشهداء علیه‌السلام برای او دو قوچ عقیقه نمود.^۲

از مجموع آن‌ها می‌توان استفاده کرد که سنت عقیقه و سایر آداب

۱- وسائل الشیعه ۱۵ / ۱۴۱.

۲- وسائل الشیعه ۱۵ / ۱۳۹.

و احکام در روز هفتم ولادت آن حضرت انجام شده است. نویسنده این سطور روایتی که بیانگر اجرای بعضی دگر از آداب ولادت باشد، مانند حلق و تراشیدن موی سر و تصدق نمودن به وزن آن، ندیده است ولی با توجه به ادله عامه‌ای که در دست داریم و روایاتی که متضمن اجرای آن نسبت به سایر حضرات معصومین علیهم‌السلام است باید این مراسم هم انجام شده باشد که ای کاش مویی از آن موها که رشته حیات است به رسم تبرک نصیب ما می‌شد. ای زلف یار، این قدر از ما کناره چیست؟

ما دل شکسته‌ایم و تو هم دل شکسته‌ای^۱

چه کنیم در سایه سوء کردار و بدی رفتارمان از همه آنچه متعلق به آن وجود مقدس است محرومیم محروم!! خوب است با پایان یافتن مراسم هفته ولادت و هفتمین روز میلاد مسعود آن کلمة المحمود و حجة المعبود به این نوشتار خاتمه دهیم و به دوستان حضرتش و عده مجموعه بعدی را که بیانگر حدیث پنج سال دوران کودکی آن سید و آقا است بدهیم. امید است همان‌گونه که لطف و عنایت حضرتش شامل این کمینه بوده و موفق به تحقق وعده‌ای که در آغاز کتاب حدیث قبل از میلاد دادیم، گردیده است، مرحمت و لطفشان ادامه یافته و توفیق نگارش کتاب‌های بعدی را که پیوندی با این نوشته‌ها دارد عنایت فرمایند. با نقل این اشعار و زمزمه این ابیات خامه از نامه برگیریم؛

ای که بر جان و دل من نظر انداخته‌ای
دل بی‌جان مرا در شرر انداخته‌ای
مردم دیده چو دیدار تو ای دوست بدید
گفت از دیدهٔ مردم قمر انداخته‌ای
نازکن ناز که از ناز تو ما می‌نازیم
گرچه با ناز مرا در خطر انداخته‌ای
بس که شیرین شدی ای خسرو شیرن دهنان
ز حلاوت بت شیرین شکر انداخته‌ای
دل بشکسته ما شد صدف عشق عجب
کاندر این ظرف شکسته گهر انداخته‌ای
اثری داشت به وقت سحر آه دل من
چه کنم آه مرا از اثر انداخته‌ای
این دل غمزده بیمار یکی غمزهٔ توست
ز چه این غمزده را از نظر انداخته‌ای
می‌چکد خون دل از دیدهٔ دل وقت سحر
بینوا را ز چه با چشم تر انداخته‌ای
آخر ای میوهٔ دل، بی‌ثمر این دل چه ثمر
شجری را تو چنین بی‌ثمر انداخته‌ای
گذری کن به سر خاک «شهودی» و ببین
دل و جان است که در رهگذر انداخته‌ای^۱

شب یکشنبه بیست‌ونهم شعبان المعظم ۱۴۲۱

۱۳۷۹ / ۹ / ۶

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

۱- از نسخهٔ خطی اشعار مرحوم ثقة‌المحدثین حاج شیخ عبدالله واعظ یزدی - شهودی.

کتابنامه

- ۱- آه عاشقان در انتظار موعود
- ۲- اثبات الوصیة
- ۳- احوال و اشعار مرحوم نوقانی
- ۴- الاختصاص
- ۵- الانوار البهیة
- ۶- ای اشکها بریزید
- ۷- بحار الانوار
- ۸- تفسیر ابوالفتوح رازی
- ۹- تفسیر البرهان
- ۱۰- تفسیر التبیان
- ۱۱- تفسیر شریف لاهیجی
- ۱۲- تفسیر عیاشی
- ۱۳- تفسیر الکشاف
- ۱۴- تفسیر کشف الاسرار
- ۱۵- تفسیر مرآة الانوار
- ۱۶- تفسیر نورالثقلین
- ۱۷- جامع احادیث الشیعه
- ۱۸- جامع الصغیر

- ۱۹ - جوان از نظر عقل و احساسات
- ۲۰ - چراغ صاعقه
- ۲۱ - دلائل الامامة
- ۲۲ - دیوان حافظ
- ۲۳ - دیوان حبیب
- ۲۴ - دیوان خیالی بخارایی
- ۲۵ - دیوان شمس اصطهباناتی - منظومه شمس -
- ۲۶ - دیوان شهودی
- ۲۷ - دیوان صائب تبریزی
- ۲۸ - دیوان صفای اصفهانی
- ۲۹ - دیوان طلوعی گیلانی
- ۳۰ - دیوان عراقی
- ۳۱ - دیوان فصیح الزمان شیرازی - روضه رضوان
- ۳۲ - دیوان فواد کرمانی - شمع جمع
- ۳۳ - دیوان وحشی بافقی
- ۳۴ - شرح غرر و درر خونساری
- ۳۵ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید
- ۳۶ - طبقات اعلام الشیعة
- ۳۷ - العبقری الحسان
- ۳۸ - علل الشرایع
- ۳۹ - غیبت شیخ طوسی
- ۴۰ - غیبت نعمانی
- ۴۱ - فلاح السائل
- ۴۲ - کافی - روضه
- ۴۳ - کافی - فروع
- ۴۴ - کمال الدین و تمام النعمة
- ۴۵ - کلیات سعدی

- ۴۶ - کلیات نظامی
۴۷ - گنج غزل
۴۸ - لغت نامه دهخدا
۴۹ - اللمعة دمشقیة
۵۰ - مجمع البحرين
۵۱ - مجمع البيان
۵۲ - المحجة فيما نزل من القرآن في الحجة
۵۳ - مدينة المعاجز
۵۴ - مرآت العقول
۵۵ - مستدرک الوسائل
۵۶ - مسکن الفؤاد عند فقد الاحبة و الاولاد
۵۷ - مشارق انوار اليقين
۵۸ - مصباح الزائر
۵۹ - مصباح المنير
۶۰ - معانی الاخبار
۶۱ - مغنی اللیب
۶۲ - مفاتیح الجنان
۶۳ - مناقب ابن شهر آشوب
۶۴ - منتخب الاثر
۶۵ - المنجد فی اللغة و الادب و العلوم
۶۶ - موسوعة کلمات الامام الحسين عليه السلام
۶۷ - نغمه های پیروزی
۶۸ - النهاية فی غریب الحدیث و الاثر
۶۹ - وسائل الشيعة

دیگر آثار مؤلف در همین زمینه

- ۱- سوگند به نور شب تاب - شرح دعای شب نیمه شعبان.
 - ۲- سلام بر پرچم افراشته - شرح سلام‌های زیارت آل یس.
 - ۳- حدیث قبل از میلاد
 - ۴- حدیث شب میلاد
- و به زودی ان شاء الله:
- حدیث پنج سال کودکی

و در دیگر زمینه‌ها

- ۱- با پسر در سكرات مرگ
- ۲- ده پگاه با پیکر
- ۳- لباس نادرخته و نماز بی حمد و سوره
- ۴- ملک نقاله